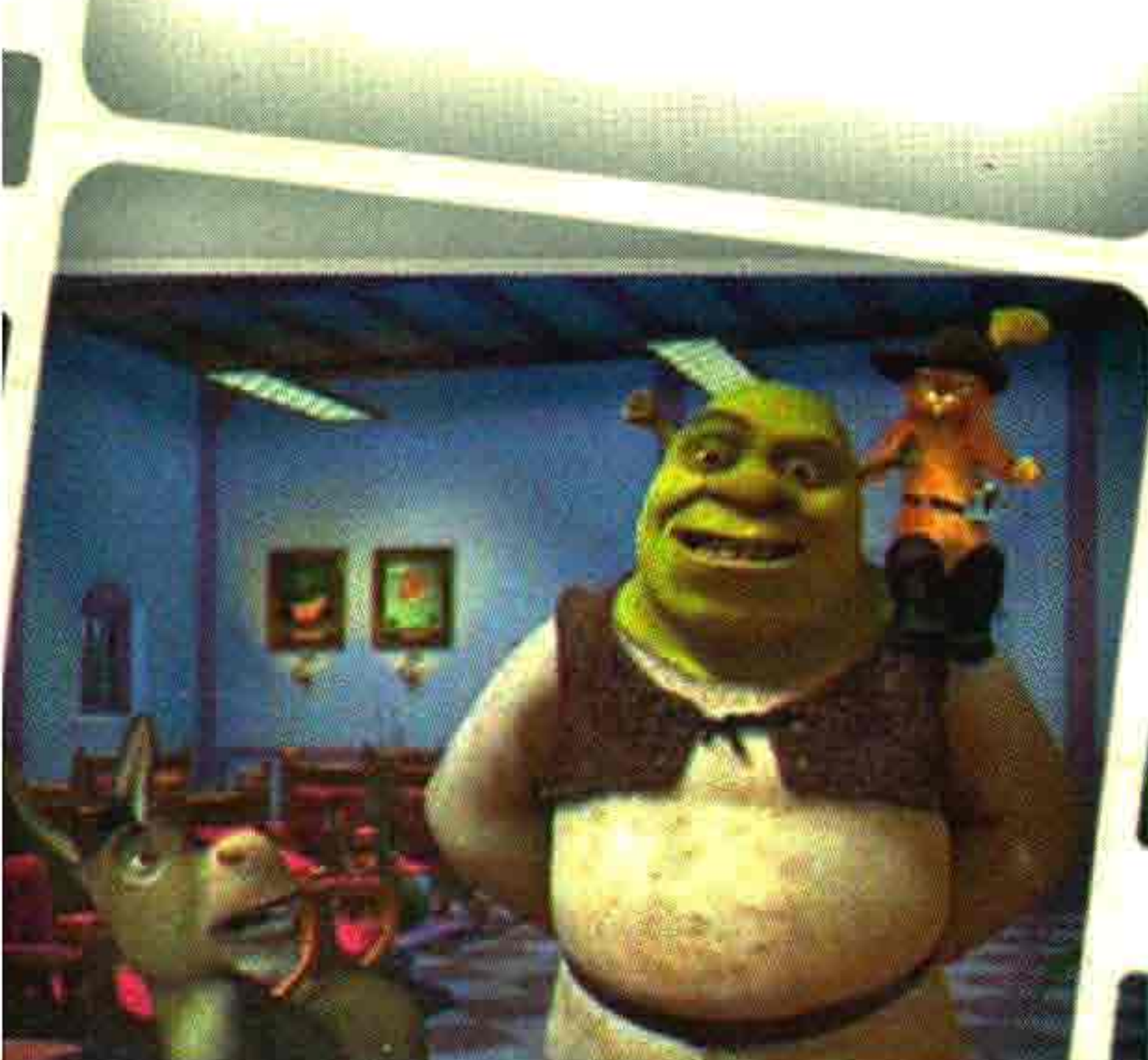


دوست

سال پنجم، شماره ۲۰۴ • پنجشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۴ • ۱۵۰ تومان



شُرک (۲)
غول سبز مهربان

قسمت دوم

فیلم در مجله



به نام خدای مهربان

دوست

هفته نامه کودکان ایران

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام «ره»

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشین علاء - سیامک سرمدی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی
- تصویرگر: محمد حسین صلواتیان
- مدیر داخلی و طراح بازی جلد: نادیا علاء
- مدیر اجرایی: اشکان قمیشی
- عکس: امیر محمد لاجورد
- حروفچین: نیرالسادات والاتبار
- توزیع: فرخ فیاض
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری

لینوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

• نشانی: خیابان انقلاب - چهارراه حافظ - پلاک ۹۶۲ - تلفن: ۶۷۰۶۸۳۳ - نمابر: ۶۷۱۲۲۱۱

بازی تیر و کمان

شرح
روی جلد

در تصویر روی جلد، پسر بچه ای را می بینید که آماده است تا تیرهای خود را به هدف پرتاب کند. قبل از او، چند نفر به هدف تیر زده اند و سوراخ هایی روی هدف مشخص است.

اگر خوب به تصویر پشت جلد دقت کنید، متوجه می شوید که ۴ سوراخ به هدف اضافه شده است. این سوراخ ها، توسط تیرهای پسر بچه روی جلد، ایجاد شده است. قلم بردارید و محل این سوراخ ها (۴ سوراخ آخر) را مشخص کنید.



○ مقدمه

هفته گذشته دیدید و خواندید که پدر و مادر فیونا، همسر شرک؛ از اینکه دخترشان با یک غول ازدواج کرده، ناراحت شدند. در همان حال فرشته بدجنس در تلاش است تا پسرش شاهزاده چارمینگ را وارث سرزمین «خیلی خیلی دور» که پدر فیونا پادشاه آن است، کند. پدر فیونا، گربه چکمه پوشی به نام فرانکی را اجیر کرد تا شرک را از بین ببرد. اما در نبرد، فرانکی اسیر دست شرک شد و حالا ادامه ماجرا...

فیلم در مجله

شرک (۲)
غول سبز مهربان

قسمت دوم



چند حدیث زیبا

امام حسین (ع)

هر که از اظهار نظر در ماند و راه چاره در مانده اش کند، نرمی و مدارا کلید او باشد.



امام باقر (ع)

هیچ عبادتی در روز جمعه نزد من دوست داشتنی تر از صلوات بر پیامبر و آل او نیست.

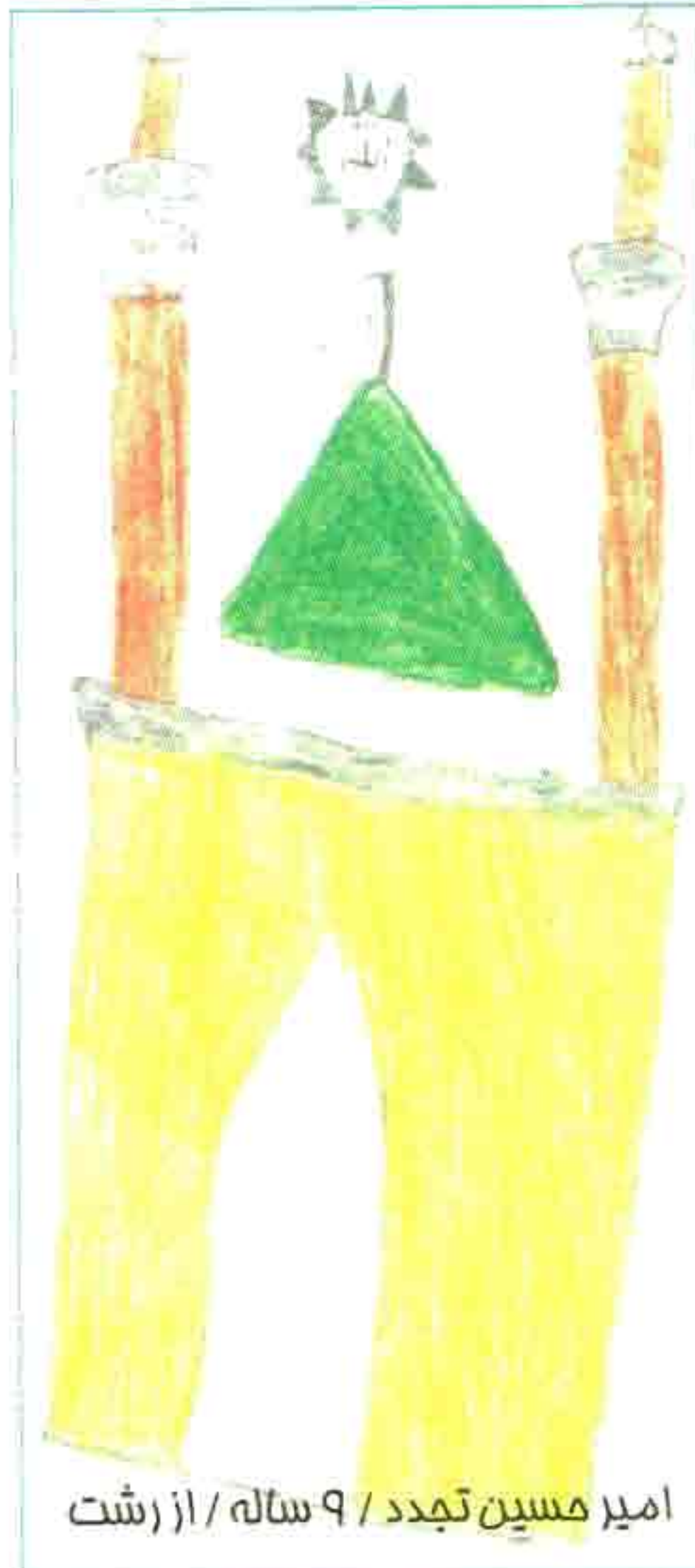


چند مورد از وظایف شیعه در

زمان غیبت

۱. حفظ زبان از گفتارهای ناپسند
۲. به یاد آن حضرت بودن با حالت خشوع و ندبه
۳. گریه کردن بر مصائب شهدای کربلا

هاجر روحانی ۱۲ ساله از قم



امیر مسین تمجد / ۹ ساله / از رشت



علی میر شکری / ۶ ساله / از تهران



فوزان بابائی / ۱۲ ساله / از تهران



تولدتان مبارک!

تولد دوستان «دوست» برای ما عزیز و گرامی است خوشحالیم که تولد این عزیزان را در مجله خودشان تبریک می گوئیم. تبریک تولدتان، هدیه ای ناچیز از طرف ما به شماست. آخر «هر چه از دوست رسد، نیکوست».

صد سال زنده باشید!

متولدین نیمه دوم مهر ماه:

- اراک: حمید رضا صحرائی
- اردکان: محمد پاریاب
- اصفهان: امیر حسین امیرپور
- حسن نادری - محمد روغنی - عارفه گلابدار
- اهواز: آرمین صحت نژاد - الهه علیپور نعمتی - مهسا سلیم جولا
- بوشهر: زهرا ابراهیم زاده
- تویسرکان: مهران جاوید
- جوانرود: آریا زواری اسکویی
- رفسنجان: معظمه زراع
- ساری: پدram دهقان رودپشتی
- شهرری: عطیه آقاجانی
- شهریار: اشکان بیطرفان
- شیراز: صدف خواجه - شیمارئسی - نیوشا نیکوفام
- قزوین: میلاد بهشتی - صبا شیشه گر
- قم: سید امیر حسین علوی - علی کمالی زارچی
- کاشان: مونا محمدی
- کرج: سینا اسفنده - غزل بهزادی فر
- لردکان: سحر احمدی
- لواسان: نگار شیخی نارانی
- ماهشهر: حنان حیدرپور
- مشهد: سید زهرا میراکبری
- صدرا تهرانی - امیر محمد شیرینی
- نورآباد ممسنی: سوگند شیرینی
- تهران: انسیه امیری فر - فاطمه موقفی - مهرداد محمد علی پور
- فاطمه سادات مومنی مقدم - مرضیه شکری - محدثه احمدی - مانا گودرزی - پارسا نجمی - شاهین علیلو
- ضحی خانیکی - سادیار و سامیار صراف - مهرداد نائیان - نازلی ابهری

معلم

تو خوبی تو پاکی تو مهربانترینی
تو عاشقی من عشقم
ای شعر آواز من
تو مهربانترینی ای ماه روشنایی

تو خوبی تو ماهی تو خوب و بهترینی
تو شاعری من شعرم
ستاره ی راز من
تو مثل یک فرشته تو مثل آسمانی

مریم پارسا، ۱۰ ساله از تهران



فرانکی شروع به التماس می کند. او می گوید که به خاطر پولی که از شاه گرفته است، قصد کشتن شرک را داشته است.



حکایت بندهای صالح



هریک از حادثه‌های بزرگ سال ۱۳۶۰ مانند، فاجعه هفتم تیر یا شهادت شهیدان رجایی و باهنر به تنهایی می‌توانست نظام اسلامی را از پای در آورد. اما ایمان سرشار و درایت سیاسی امام به همراه هوشیاری مردم مومن ایران باعث شد تا گزندى به نظام نرسد. از سوی دیگر، از ابتدای نهضت، امام به مردم آموخته بود که انقلاب اسلامی به اشخاص وابسته نیست و محافظ انقلاب، خداوند و ایمان مردم خداجو است.

پس از فاجعه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ که ده‌ها تن از یاران امام و مسئولین نظام به شهادت رسیدند مسئولین گروهک منافقین به همراه رئیس جمهور عزل شده (بنی‌صدر)، مجبور شدند با لباس و آرایش زنانه از کشور فرار کنند. فرار آنها توسط خلبان شاه که هدایت هواپیمای شاه را در فرارش بر عهده داشت انجام گرفت. در آن زمان، هنوز تعدادی از نیروهای ضدانقلابی، در جاهایی مانند فرودگاه تهران، نفوذ داشتند که چندی بعد شناسایی و دستگیر شدند.

فرانسه با اینکه شعار حقوق بشر و مبارزه با تروریسم را سر می‌داد اما منافقین و بنی‌صدر را پذیرا شد. آنها نیز از این کشور اطلاعیه می‌دادند و مسئولیت ترورها و انفجارها را بر عهده می‌گرفتند. کشور از یک سو درگیر جنگ تحمیل شده از سوی عراق بود و از سوی دیگر فضای ترور و شهادت نیروهای انقلابی که منافقین ایجاد کرده بودند سال‌پوشایی را برای کشورمان به وجود آورده بود. ترور امامان جمعه، چهره‌های سیاسی و مدیران نظام از یک طرف و از سوی دیگر به شهادت رساندن افراد زیادی از مردم کوچه و بازار به جرم دفاع و پاسداری از انقلاب، گوشه‌ای از جنایات منافقین کوردل بود...

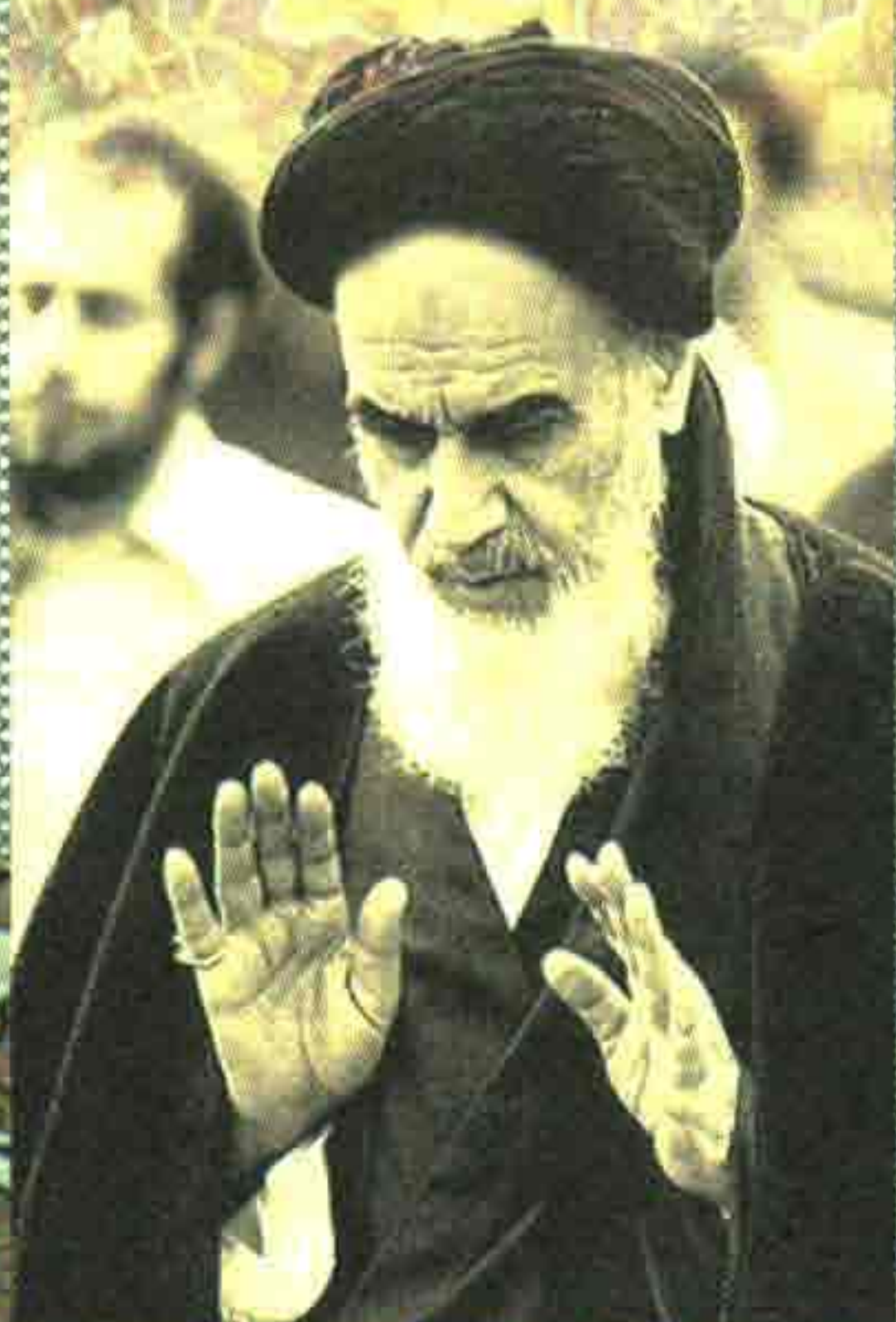
(ادامه دارد)

۱۴

شرک به توطئه پدر فیونا (شاه)
بر علیه خود پی می‌برد.



یک خاطره، هزار پند



وارد اتاق امام که می‌شدید، انگار وارد بهشت شده بودید. اگر کسی برای امام عطری می‌آورد می‌پذیرفتند و روزی چند بار از عطر استفاده می‌کردند. از اینکه اطرافیان بوی غذا و مثلاً پیاز داغ بدهند خوششان نمی‌آمد. هنگامی که اهل خانه پخت و پز و آشپزی می‌کردند و سپس خدمت امام می‌رسیدند، ایشان سرشان را برمی‌گرداندند و می‌گفتند که من می‌توانم بگویم چه نوع غذا یا خورشی پخته است. به این صورت، به طور غیرمستقیم می‌خواستند بگویند که آن شخص بوی غذا می‌دهد. البته هیچگاه به صراحت چیزی به اطرافیان نمی‌گفتند. امام در روز هفت بار از عطر استفاده می‌کردند. زیرا بین دو نماز مستحب است که ریش را شانه کنند و عطر بزنند. در سجاده امام همیشه شانه وجود داشت. تسبیح را به صورت خاص بر بالای سجاده می‌گذاشتند زیرا این موضوع هم مستحب است. بعد بلند می‌شدند به اتاق دیگری می‌رفتند تا عطر بزنند بعد دو مرتبه سر نماز خود برمی‌گشتند.



۵



او می‌فهمد که اگر به شکل پرنس چارمینگ بود، پدر فیونا دیگر با او سر جنگ نداشت.



کمار

حمیرا خدا بنده

وقتی که شب به شادی
از بام خانه پر زد
در دیدگان زهرا
شوقی دوباره سر زد



او دلش می خواهد فیونا را خوشحال
کند. زیرا فکر می کند که فیونا از داشتن
همسری که مانند یک غول است، زیاد
خوشحال نیست.





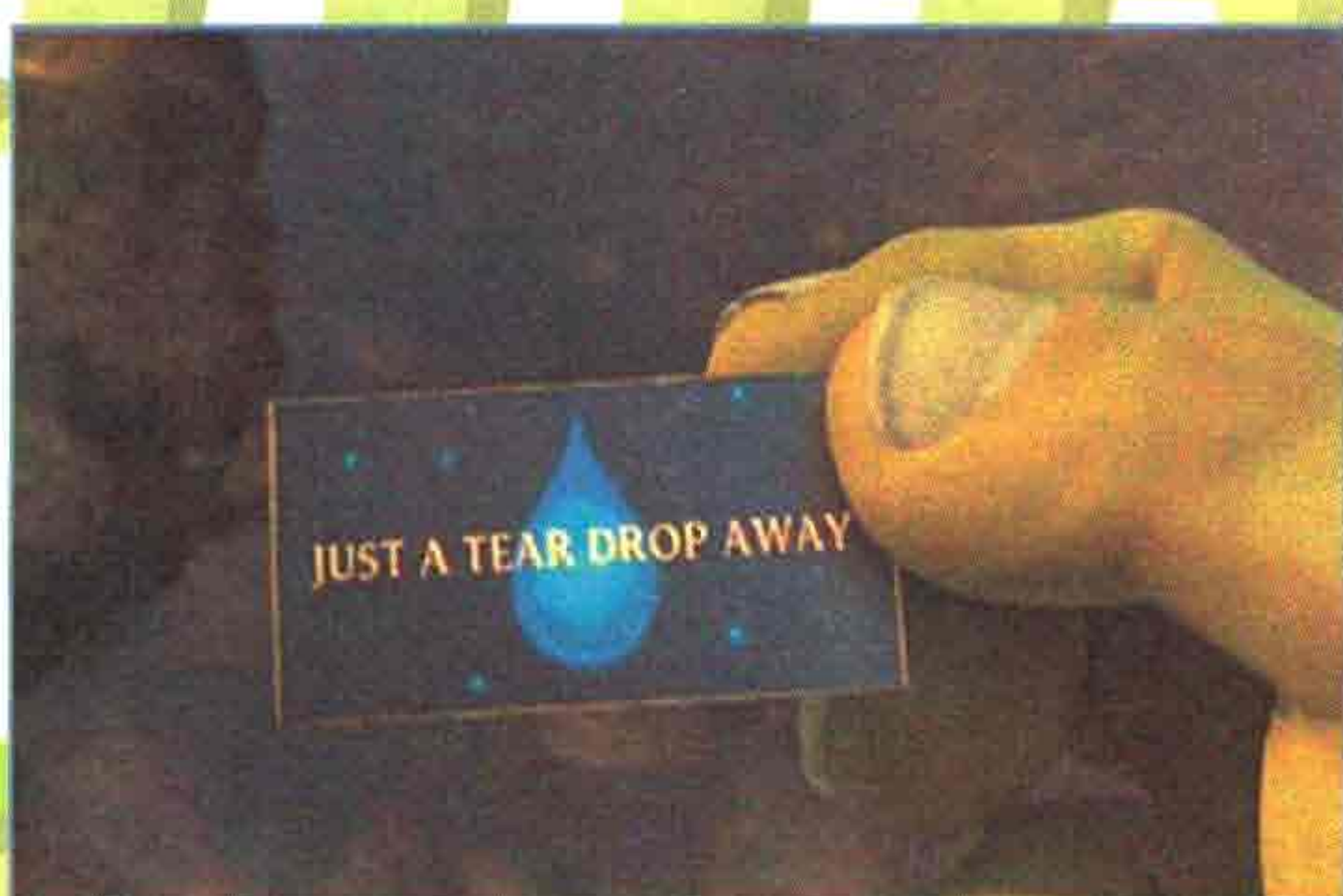
بر سر کشید آرام
چادر نماز خود را
تا با خدا بگوید
راز و نیاز خود را



شد قلب مهربانش
یک آسمان زیبا
دستان کوچک او
موج لطیف دریا



در جانماز زهرا
گل‌های آرزو بود
او با خدای خویش
مشغول گفتگو بود



ناگهان فکری به ذهن شرک
می‌رسد. او کارت فرشته را
همراه خود دارد.



«مامی» و اینترنت»

نوشته‌ی: ژاکلین لازار مترجم: مریم کیانپور

فایده‌ای می‌تونه داشته باشه؟
مامی در حالیکه باد به غبغب انداخته بود،
جواب داد:

«آهان... تو می‌تونی به جای این که به خرید
بری، از راه اینترنت، تمامی احتیاجاتت رو
سفارش بدی. پولش رو هم، از طریق کارت
اعتباری، حواله‌ی اینترنتی کنی. اونا تمام
سفارشاتت رو دم خونه میارن. دیگه مجبور
نیستی، با وجود پادرد، خرید بری. می‌بینی،
بدک نیست!»

ژاکلین در حالیکه آه می‌کشید گفت:
«ولی من چی؟ خیلی احساس تنهایی می‌کنم.
بعضی وقت‌ها، از دختر و پسر و نوه‌هام خبری
ندارم. اونا سرشون خیلی شلوغه. نمی‌تونن
برای دیدن من بیان.
مامی پاسخ داد:

«این که دیگه خیلی ساده‌ست. تو می‌تونی
هر روز برای اونا نامه بنویسی، عکس بفرستی،
عکس نوه‌هات رو داشته باشی. ضمناً هم
می‌تونی از راه رایانه اونا رو ببینی، هم صحبت
کنی. این جوری دیگه احساس تنهایی نمی‌کنی
و...»

مامی ادامه داد:

«امروز اینترنت، تو قسمتهای مختلف
زندگی ما نفوذ پیدا کرده. جوری که در هر نوع
فعالیت تجاری، علمی، تفریحی و غیره می‌تونیم
رد پای از اینترنت پیدا کنیم. همه نوع اطلاعاتی
تو اینترنت وجود داره؛ از دستور پختن یک
غذای ساده گرفته، تا دستور ساخت بمب‌های

«مامی»، خیلی امروزی نبود. او از کارت
اعتباری استفاده نمی‌کرد. رانندگی را کنار
گذاشته بود؛ چون اعتقاد داشت، مردم بد
رانندگی می‌کنند. از آهنگ‌های جدید امروزی
خوشش نمی‌آمد. چیزی که او دوست داشت:
پیاده‌روی، گوش کردن به آهنگهای کلاسیک و
خواندن رمان‌های قدیمی بود.

برای همین، موقعی که گفت می‌خواهد کار
با رایانه را یاد بگیرد و از اینترنت استفاده کند،
نه تنها کسی حرفش را باور نکرد، بلکه همه
سعی کردند او را منصرف کنند.

اول از همه همسرش «ژیلبرت» با او
مخالفت کرد:

«خوب، مامی... میدونی! ما دیگر پیر
شده‌ایم. این وسیله‌ی بازی بچه‌هاست... خیلی
هم جاگیره... ضمناً، من شنیدم آدامارو از کار و
زندگی میندازه...»

اما مامی گوشش به این حرف‌ها بدهکار
نبود. او تصمیم خود را گرفته بود. بنابراین،
دوستانش «پولت» و «ژاکلین» را به خانه‌اش
دعوت کرد. او می‌خواست درباره رایانه و
تصمیمش با آنها صحبت کند. همگی از کاری که
مامی می‌خواست انجام دهد، تعجب زده شده
بودند. آنها هیچ چیز درباره رایانه و دنیای
ناشناخته‌اش نمی‌دانستند.

پولت گفت:

«مامی! به نظر من، رایانه برای ما پیرها هیچ
کارایی نداره. مثلاً، اینترنت برای من، که تقریباً
تمام طول هفته از پادرد رنج می‌برم، چه

شرک از الاغ می‌خواهد که یک قطره
اشک بر روی کارت بریزد تا فرشته
احضار شود. او می‌گوید که اگر الاغ به
بدبختی‌هایش فکر کند حتماً گریه خواهد
کرد!





WWW



WWW



WWW



اتمی! این واقعا شگفت‌انگیزه. ما پیرها نباید از این همه پیشرفت عقب بمونیم...

پولت و ژاکلین وقتی صحبت‌های مامی را درباره رایانه و اینترنت شنیدند، هر کدام به فکر فرو رفتند. آنها قبول کرده بودند که رایانه دنیای ناشناخته‌ای است که برای پیرها هم کارایی دارد.

ژیلبرت با خودش فکر کرد، حق با مامی است. رایانه فقط برای بازی بچه‌ها نیست. بنابراین، به نزدیکترین مغازه‌ی رایانه‌فروشی رفت و بهترین و جدیدترین رایانه را سفارش داد. حالا، با این دستگاه می‌شد نامه نوشت، نقاشی کرد، آواز خواند، عکس‌ها را تغییر داد، پیام فرستاد و دریافت کرد، دنبال آدرس گشت، با بازی‌های رایانه‌ای خود را سرگرم کرد و... و این واقعا فوق‌العاده بود!

خلاصه، مامی، رایانه را به عنوان هدیه روز تولدش دریافت کرد. شخصی که برای راه‌اندازی رایانه آمده بود، راه استفاده از رایانه و نکات لازم و ضروری را برای مامی توضیح داد. همه چیز خیلی ساده و راحت بود. کار به خوبی و بدون اشکال پیش می‌رفت. بعد از مسائل ساده و ابتدایی نوبت به اینترنت رسید.

خوب خانم مامی، کدام قسمت از اینترنت را ترجیح می‌دهید؟ - راستش نمی‌دونم. شنیدم قسمتی وجود داره که می‌شه با بقیه درباره مسائل مختلف تبادل نظر کرد. سپس صفحه‌ی جدیدی باز شد. در یک گوشه چیزی چشمک می‌زد. بله! خیلی جالب بود. مامی می‌توانست با

دیگران صحبت کند. آنها به جای این که کلمات را بگویند، آنها را می‌نوشتند؛ سپس، نوشته‌ها بر روی صفحه نمایان می‌شد. هر کدام از مخاطبین، ابتدا خودش را معرفی و سپس شروع به صحبت می‌کرد. مامی وارد دنیای جدیدی شده بود. روز بعد، ژیلبرت برای خرید بیرون رفت. مامی با رایانه تنها شد. کمی نگران بود. می‌ترسید نتواند به تنهایی از عهده‌ی کار با رایانه برآید. با احتیاط دستگاه را روشن کرد. از نظر او، این یک معجزه بود. خیلی آرام شروع به کار کرد. بعد از مدتی، نامه‌ی کوتاهی برای «ژوزفین» - دختر کوچکش - نوشت. فردا تولد ژوزفین بود... او حتما از این بابت خوشحال می‌شد.

ژوزفین عزیزم سلام... مطمئن هستم خیلی تعجب کرده‌ای. من هم وارد دنیای شما شدم. تولدت مبارک دخترم.

مامی دوست داشت زیر نامه عکس جدید ژیلبرت و خودش را ضمیمه کند. ولی این کار خارج از توانایی‌اش بود. بنابراین تصمیم گرفت، یک کتاب راهنما تهیه کند و تمام جزئیات کار با رایانه را یاد بگیرد. مدتی گذشت. مامی و دوستانش چیزهای زیادی یاد گرفته بودند. ضمناً ژیلبرت هم به آنها پیوسته بود. آنها حساب بانکی‌شان را کنترل می‌کردند، پول واریز می‌کردند، جدیدترین کتاب‌ها را تهیه می‌کردند، از حال دوستانشان باخبر می‌شدند، خبرهای روز را دنبال می‌کردند و... آنها دیگر آدم‌های قدیمی نبودند.



فرانکی ضربه‌ای محکم به الاغ می‌زند و او از درد گریه‌اش می‌گیرد.



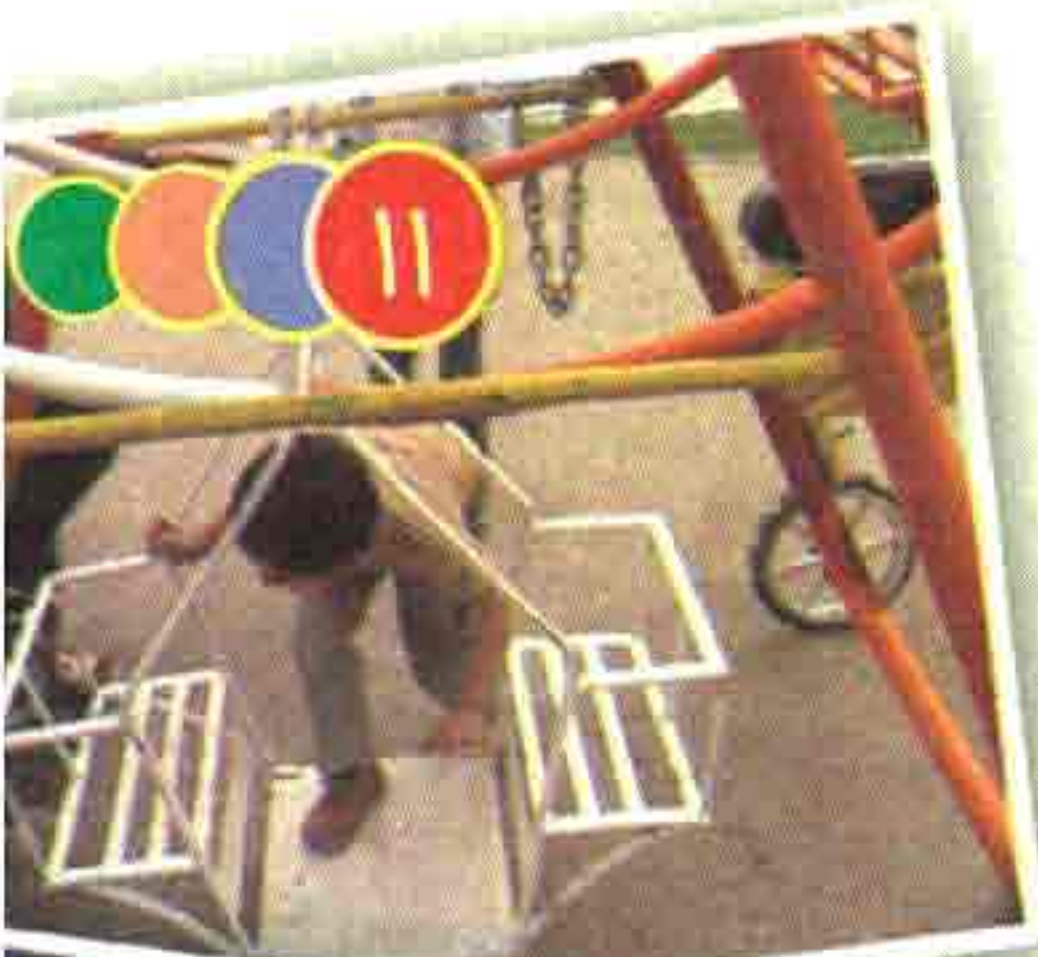
چرخى كه يك زندگى را مى چرخاند

«امير محمد لاجورد»

گاهى بالا، گاهى پائين. اسم بزرگترين چرخ فلک عالم، زندگى است. زندگى، بالا و پائين زياد دارد. در اين بالا و پائين رفتن ها، گاهى خسته مى شويم و گاهى كيف مى كنيم. گاهى عصبانى مى شويم و گاهى خوشحال. گاهى دلتنگ مى شويم و گاهى شاد. گاهى گريه مى كنيم و گاهى خنده. گاهى ... چرخ فلک ها، نمادى از چرخ بزرگ زندگى اند. با اين تفاوت كه در تمامى بالا و پائين رفتن هاى خود، برايمان شادى به ارمغان مى آورند. بالا كه مى روند، دلمان قيلى و يلى مى رود و پائين كه مى آيند دلمان هري توى خودش فرو مى ريزد. اين قدر كه همه اش خدا خدا مى كنيم تمام نشود و چند دور ديگر هم بچرخد.

قطره اى اشك بر روى كارت
مى چكد و لحظاتى بعد، فرشته
ظاهر مى شود.





چشم امید ما اول به خدا بعد به روزهای پنجشنبه و جمعه است. سایر روزهای هفته زیاد خبری نیست. در تابستان چرخ فلک را به نزدیکی پارک‌ها می‌آورم و در فصل پائیز هم در محلات مختلف مخصوصاً جلوی مدارس می‌برمش.

• روزی چند کودک را سوار این چرخ فلک می‌کنید؟

همانطور که گفتم روز با روز فرق می‌کند. اما حد متوسط روزی ۷۰ کودک.

• هر کودک را چند دور می‌چرخانید؟

قرار است ۲۵ دور بچرخانم ولی تا ۴۰ دور هم می‌چرخانم.

• هنگامی که سرتان شلوغ است و مشتری زیاد دارید از چرخاندنشان کم هم می‌گذارید تا تند تند پول جمع کنید؟

خدا شاهده که هیچوقت اینکار را نمی‌کنم. تازه خیلی وقتهاست که من اینقدر بچه‌ها را می‌چرخانم که پدر و مادرها خسته می‌شوند و می‌گویند تا بچه‌هایشان را پیاده کنم ولی من به آنها می‌گویم ولش کنید، داره بهش مزه می‌دهد و داره کیف می‌کند، بگذارین سواری کنه.

• چرخاندن این وسیله زور زیادی می‌خواهد؟

بله، بعضی مواقع از شب تا صبح خواب ندارم. دست‌ها و کتف‌هایم درد می‌گیرد و تیر می‌کشد. مخصوصاً بعد از روزهای تعطیل.

• چرخ فلک را همیشه رو به یک طرف می‌چرخانید؟

نه، باید تنوع باشد. رو به هر دو طرف می‌چرخانمش.

• خیلی خوش‌رنگه.

رنگش را خودم با سلیقه خودم زده‌ام و هر چند وقت یکبار هم رنگش می‌کنم تا همیشه جلوه داشته باشد. رنگ روی جذب مشتری خیلی تأثیر دارد.

• بچه‌ها روی رنگ صندلی‌ای که قرار است بنشینند حساسیت دارند؟

بله، بعضی دوست دارند سوار صندلی بنفش شوند. بعضی رنگ یاسی را دوست دارند. بعضی... خلاصه هر بچه‌ای برای خودش دلی دارد.

• خودتان را معرفی کنید.

محمد نیازی، ۳۱ سال سن دارم و صاحب این چرخ فلک هستم.

• الان که منتظران بودم تا بیایید دیدم چند کودک رفته بودند و با چرخ فلکتان مجانی بازی می‌کردند.

مسئله‌ای ندارد فقط کار درستی نیست چون ممکن است خدای نکرده اتفاقی برایشان بیفتد.

• اگر وقتی خودتان به اینجا می‌رسید ببینید که بچه‌ها دارند با چرخ فلکتان بازی می‌کنند چی به آنها می‌گویید؟

فقط به آنها می‌گویم که آرام آرام از روی آن پائین بیایند.

• راستش را بگویید، دعوایشان نمی‌کردید؟

راستش من اهل دعوا کردن بچه‌ها نیستم. اما خب این وسیله ممکن است خطر هم داشته باشد و مسئولیت‌های زیادی برای ما دارد. من خودم وقتی بچه‌ها را سوار می‌کنم خیلی حواسم را جمع می‌کنم و همراهش احتیاط می‌کنم و مواظب آنها هستم و چشمم همیشه مراقب آنهاست. اما مواقعی که مجبورم جایی بروم، مثلاً برای ناهار خوردن، به‌خاطر خطرهایی که ممکن است بوجود بیاید صلاح نیست بچه‌ها سر خود بیایند و با این وسیله بازی کنند.

• تا حالا اتفاق بدی هم افتاده است؟

شکر خدا نه. البته من هم دائم به آن سرکشی می‌کنم و بازدیدش می‌کنم که مبادا قسمتی از آن خراب شده باشد. بچه‌ها امانت مردم هستند. من هر روز قبل از شروع کارم تمام قسمت‌های حساس این وسیله را امتحان می‌کنم و اگر احتیاج به تعمیر داشته باشد درستش می‌کنم.

• شب‌ها این چرخ فلک را با خودتان به خانه می‌برید؟

در این فصل‌ها، شب‌ها یه گوشه‌ای مثلاً کنار یک پارک قفلش می‌کنم. در زمستان‌ها که این کار حسابی کساد است می‌برمش و در یک گاراژ می‌گذارمش.

• چه وقت‌هایی کارتان پررونق است؟

فرشته، می‌گوید که اگر با او کار دارند بهتر است به محل کار و زندگی او بیایند.



از خوشحالی آنها خوشحال می‌شوم. وقتی آنها شادی می‌کنند دل من هم شاد می‌شود.

● خیلی هم سر و صدا می‌کنند، اعصاب‌تان خرد نمی‌شود؟

من قبل از این کار، رانندگی می‌کردم. برایم کار خسته‌کننده‌ای بود و اصلاً با روحیه‌ام سازگار نبود. اما از وقتی این چرخ فلک را خریده‌ام خیلی راحت‌ترم. درسته که بچه‌ها موقع بازی خیلی سر و صدا می‌کنند و از صبح تا شب صدای آنها توی گوشم است ولی اصلاً ناراحت نمی‌شوم. حتی لذت هم می‌برم. خیلی خوشحالم که می‌توانم یک کم برای بچه‌ها شادی بیاورم.

● وقتی در پارک‌ها چرخ فلک‌های بزرگ را می‌بینی چه احساسی داری؟ فکر نمی‌کنی اگر آنها نبودند کارت پر درآمدتر بود؟

نه، روزی رسان خداست. روزی هر کس دست اوست. چنین فکری که شما می‌گویید اصلاً به سرم نمی‌زند.

● دوست نداری یک روز، شما هم یک چرخ فلک بزرگ داشته باشی تا درآمدت بیشتر باشد؟

هر چه خدا بخواهد. به این هم راضی هستم. شکر خدا که بالاخره این چرخ، کم یا زیاد، چرخ زندگی‌ام را می‌چرخاند.

● چند خواهر و برادرید؟ چند فرزند دارید؟

۴ برادر و ۴ خواهریم. یک دختر کوچک ۲/۵ ساله هم دارم.

● تا حالا دخترتان سوار این چرخ فلک شده؟

همین چند روز پیش مادرش آورده بودش اینجا و من چند دور چرخاندمش.

● با توجه به اینکه فقط ۲/۵ سال دارد نترسید که

سوار این وسیله شود؟

بچه با بچه فرق می‌کند. بعضی‌ها کمی می‌ترسند اما بچه‌های یک‌ساله‌ای هم هستند که اصلاً نمی‌ترسند و وقتی سوار می‌شوند کلی هم کیف می‌کنند.

● تا حالا پیش آمده که کودکی را مجانی سوار

کنید؟

خیلی پیش می‌آید. شاید روزی دو سه دفعه.

● خودشان می‌گویند مجانی سوارشان کنید؟

خودم از نگاهشان می‌فهمم. ممکن است پول به همراهش نداشته باشد و یه گوشه ایستاده باشد و به بازی کردن بقیه بچه‌ها نگاه کند.

● اینکه می‌بینید بچه‌ها یک لحظه بالا هستند و یک

لحظه پائین چه احساسی پیدا می‌کنید؟



آن دو تصمیم می‌گیرند سری به فرشته بزنند و سر از کار او درآورند.





عکس‌هایی که بهان را تکان داد

• عکاس: نیجل سواین
• مکان: بوداپست (پایتخت مجارستان)
• تاریخ عکسبرداری: اول آبان ۱۳۳۵
• هجری شمسی (۲۳ اکتبر ۱۹۵۶ میلادی)

آغاز یک سقوط

استالین از حاکمان مستبد شوروی سابق (روسیه فعلی) بود که به همراه شخصی به نام لنین انقلاب کمونیستی را در این کشور پهناور به انجام رساندند. او مدت‌های طولانی بر کشور پهناور روسیه حکومت کرد و مرام کمونیستی را علاوه بر این کشور، در کشورهای دیگر مانند مجارستان نیز به زور پیاده کرد. تبدیل اسم روسیه به اتحاد جماهیر شوروی از کارهای استالین است. او به پیشرفت صنعت و کشاورزی به هر شکل ممکن، عقیده داشت. راه‌اندازی برنامه‌های ۵ ساله برای اداره امور، از دیگر کارهای اوست. استالین با بی‌رحمی تمام به سرکوب آزادی و از بین بردن مخالفان می‌پرداخت. در جنگ جهانی دوم، او به مخالفت با آلمان‌ها برخاست و وجود او باعث شد تا کشورهای فرانسه، انگلیس و آمریکا در جنگ پیروز شوند. او در سال ۱۹۵۳ مرد و دو سال بعد، دانشجویان مجارستانی در اعتراض به زیر سلطه بودن مجارستان، بر علیه شوروی‌ها (روس‌ها) دست به تظاهرات زدند. دانشجویان مجارستانی، مجسمه استالین را خرد کردند و تصویر سقوط مجسمه سر استالین، نشانه‌ای از پایان نزدیک حکومت دیکتاتوری در شوروی سابق بود. عکسی که می‌بینید در فضای وحشت و ترور استالینی، مانند نوری در دل تاریکی به مردم آزاده جهان نوید می‌داد.

۱۳



اما فرانکی نیز ضمن عذرخواهی می‌خواهد که با آنها همراه شود. او قول می‌دهد که حتماً جان شرک را در موقعیتی نجات دهد.

عبادت در آیین بودا

بودا برای بودایی‌ها مانند یک خدا نیست. یعنی همانطور که در ادیان و مذاهب دیگر، خدا، پرستش می‌شود، در این آیین چنین نیست. یک بودایی از بودا تمرکز در عبادت را درخواست می‌کند. آنها مراحل سه‌گانه‌ای را در عبادت خود انجام می‌دهند.



●● در مرحله بعدی، دستان فرد به نزدیکی قلب او می‌آید. منظور از این کار این است که قلب و سپس ذهن شخص در اختیار بودا است.

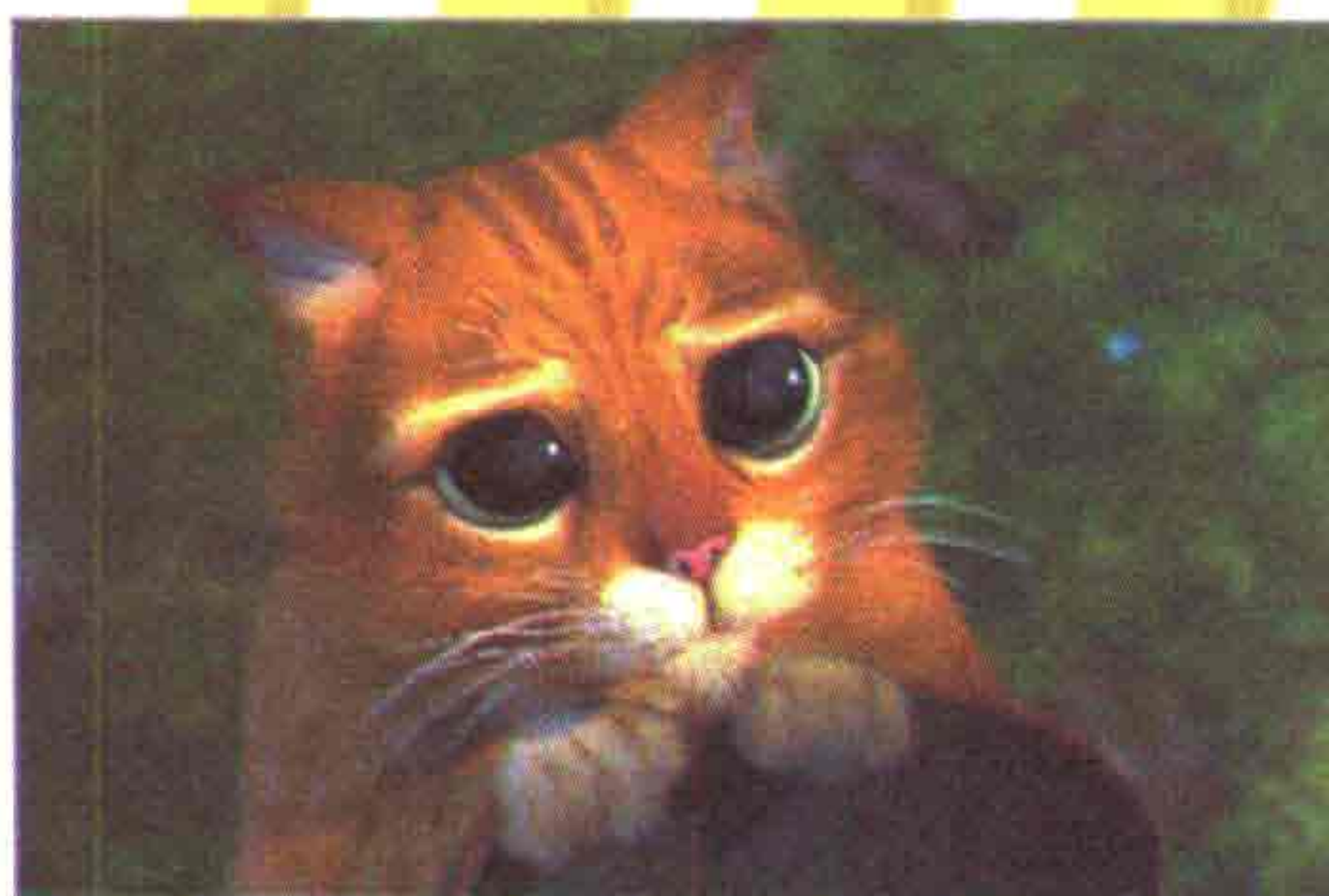


●● در همان حالی که فرد ایستاده است، دستان به هم چسبیده خود را پایین می‌آورد تا به موازات چانه و دهان قرار گیرد. این اولین مرحله عبادت بودایی‌ها است. در این مرحله، گفتاری را خطاب به بودا بیان می‌کنند.



●● هنگامی که یک بودایی در برابر مجسمه بودا می‌ایستد، دستانش را مانند شکل به یکدیگر می‌چسباند و آنها را روی پیشانی خود قرار می‌دهد. این کار علامت آن است که یک بودایی آماده انجام مراحل سه‌گانه عبادت خود شده است.

غول سبز مهربان، از دیدن چشمان معصوم فرانکی به او علاقمند می‌شود و تصمیم می‌گیرد او را همراه خود ببرد.



●● در مرحله آخر از مراحل سه گانه عبادت در آیین بودا، ابتدا فرد زانو می زند و سپس به حالت دراز کش روی زمین می خوابد. در حالت خوابیده، دست ها، پيشانی و پايين پاها با زمین تماس دارد.



●● گروهی از بودایی ها از نوعی چتر در عبادت های خود استفاده می کنند. این چتر به معنای محافظت و فرمانبری از تعالیم بودا است. این چتر از ورقه های طلایی رنگ ساخته شده که در زیر با نوارهای رنگی تزیین شده است.



آنها با هم راهی کلبه فرشته می شوند.

داروها، دوست و دشمن

قرص و دارو در زندگی امروز، زیاد مصرف می‌شوند. بسیاری از گذشتگان ما برای کوچکترین درد یا ناراحتی خود از قرص یا داروهای دیگر استفاده نمی‌کردند. در واقع، تولید قرص و دارو به اندازه امروز نبود. البته نمی‌خواهیم بگوییم که دارو، چیز بدی است. دارو می‌تواند به سلامتی کمک زیادی بکند. اگر این مواد شیمیایی به طور درست استفاده شوند، بسیاری از ناخوشی‌ها از سردرد گرفته تا بیماری‌های مهم درمان می‌شوند. اما استفاده نادرست از دارو می‌تواند ضررهای زیادی داشته باشد. البته دارو هر چقدر هم که بی‌ضرر باشد، با مصرف کردن زیاد از اندازه، عوارض و خطرات آن زیادتر می‌شود.

○ خطرات داروها

بعضی داروها می‌توانند اعتیاد یا وابستگی ایجاد کنند. مصرف درازمدت این گروه از داروها، فرد را کاملاً به خود وابسته می‌کند. گروهی دیگر از داروها، اثرات ناخواسته از خود نشان می‌دهند. مثلاً اگر دو یا چند دارو به طور نادرست با هم مصرف شوند، ممکن است اثر یکی قوی‌تر و اثر دیگری کمتر و ضعیف‌تر شود. یا حتی ممکن است داروها با هم مخلوط شوند و به



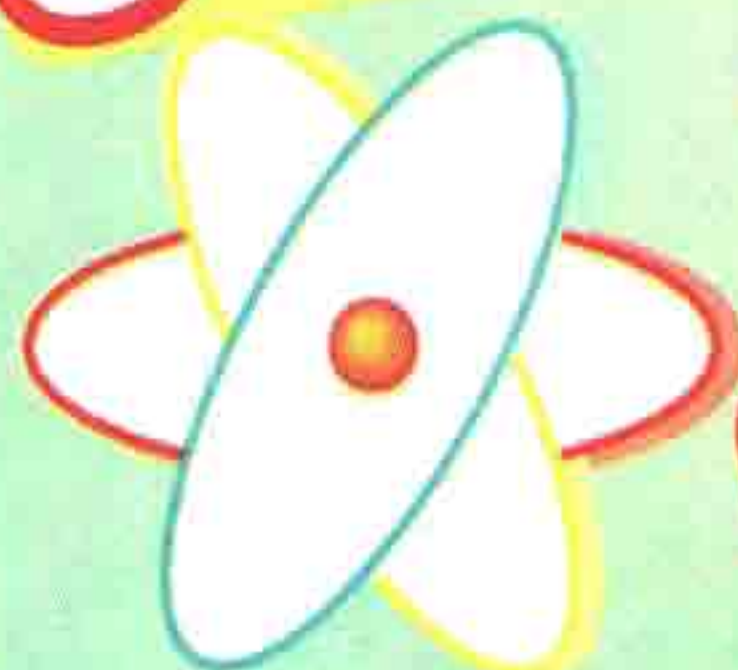
در همان حال، فیونا از خواب بیدار می‌شود و متوجه می‌شود که شرک از قصر خارج شده است. او دفترچه خاطرات خود را هم می‌بیند که شرک آنرا خوانده است.



همه چیز درباره

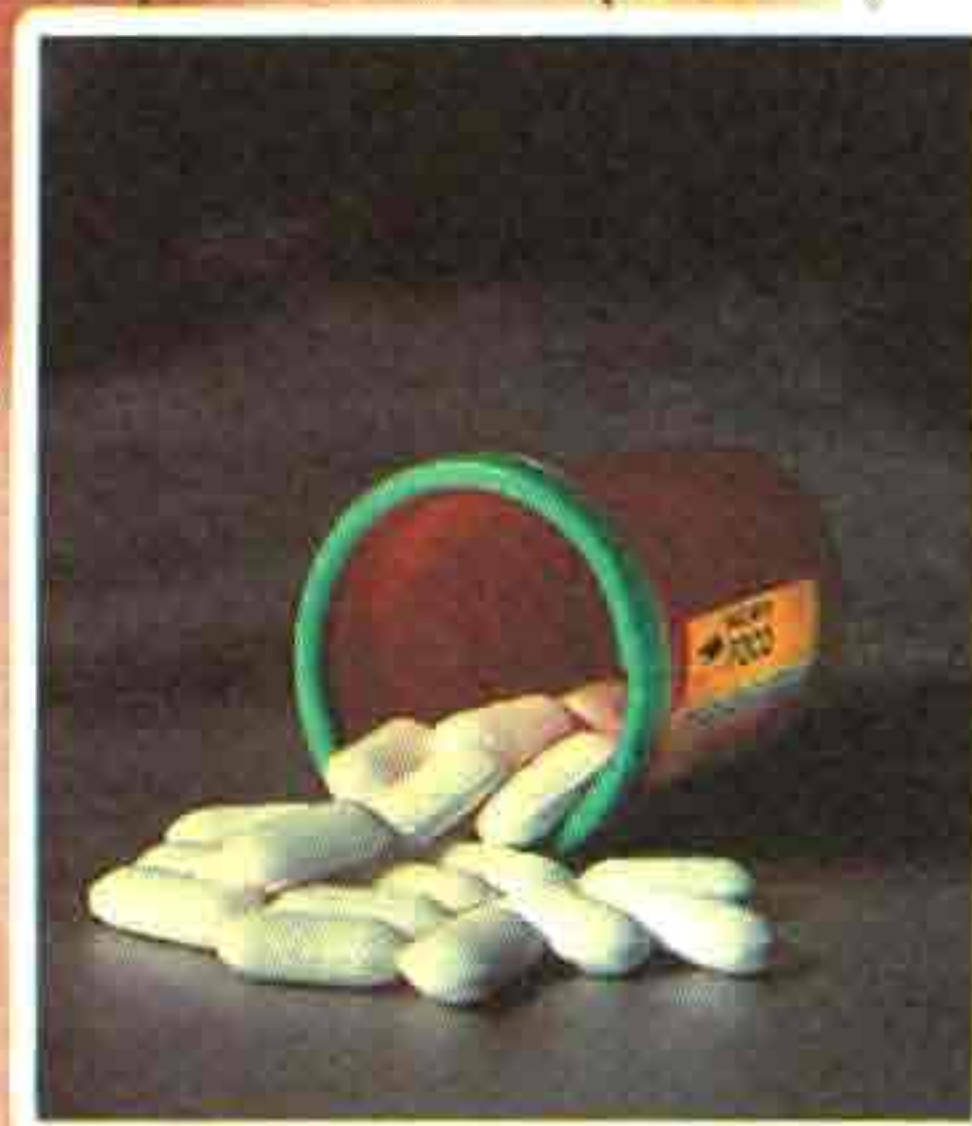
انرژی هسته‌ای

سیامک سرمدی



قسمت هفتم

فرمی دانشمند ایتالیایی بود که از ترس دیکتاتور کشورش، به آمریکا فرار کرد و به همین خاطر بعضی‌ها او را فیزیکدان آمریکایی هم می‌دانند. فرمی جایزه نوبل را دریافت کرده است. تا قبل از فرمی، همه عناصر موجود به صورت طبیعی در آزمایشگاه مورد استفاده قرار می‌گرفتند. یعنی عنصری که ساخت دست بشر باشد، وجود نداشت. در آن زمان یعنی سال ۱۹۳۴ میلادی (۱۳۱۳ هجری شمسی)، دانشمندان ۹۲ عنصر را پیدا کرده بود. عنصر شماره ۹۲، اورانیوم نام داشت. فرمی با خود اندیشید که آیا می‌توان با بمباران هسته اتم اورانیوم، عنصر دیگری به دست آورد. او فکر می‌کرد که اگر با نوترون‌ها، هسته اتمی را هدف قرار دهد، جابجایی در هسته انجام خواهد شد و عنصر جدیدی متولد خواهد شد. این کار اتفاق افتاد! فرمی اورانیوم را با نوترون بمباران کرد و عنصر شماره ۹۳ به دست آمد که به طور واقعی در طبیعت وجود ندارد. دانشمندان عنصر ۹۳ را «نپتونیم» نام گذاشتند. حالا نوبت شکافتن هسته اتم اورانیوم بود... (ادامه دارد)



ماده شیمیایی خطرناکی تبدیل شوند. بعضی مواقع، مصرف زیاد از حد دارو باعث دردسر می‌شود. به اندازه مصرف دارو، «دوز» می‌گویند. دوز دارو را پزشک تعیین می‌کند. مثلاً می‌گوید هر ۸ ساعت یک قاشق مرباخوری از فلان شربت خورده شود. این دوز مناسب دارو است. گاهی مصرف بعضی داروها با غذا یا نوشابه، دردسر ساز است. این موضوع را پزشک یا داروخانه به شما خواهد گفت. راستی! اگر دوز یک دارو در زمان مخصوص خود مصرف نشود نباید در نوبت بعدی از آن دارو دوبرابر مصرف کرد. مثلاً اگر قرار است هر ۶ ساعت یک قاشق غذاخوری شربت بخوریم و تصادفاً یادمان رفت، نباید در نوبت بعدی دو قاشق از آن دارو مصرف کنیم.



از آن سو، پدر و مادر فیونا در حال انتخاب پارچه برای عروسی هستند پدر فیونا چندان توجهی به عروسی فیونا و شرک ندارد.

سردار سیستان

قسمت نهم

محمد علی دهقانی

گوشه‌ای از داستان حماسی زندگی یعقوب لیث صفاری

قصر رسید، نگهبان مخصوص جلوی او را گرفت و گفت: «امیر در خواب است، نمی‌توان او را دید!» احمد بن فضل، که چاره‌ای جز برگشتن نداشت، با تأسف سری تکان داد و در حالی که به کاخ محمد بن طاهر اشاره می‌کرد، گفت: «بسیار خوب، من می‌روم. اما کسی در راه است که امیر را به زودی از خواب بیدار می‌کند!» یعقوب با لشکر خود آمد تا به یکی از روستاهای نزدیک نیشابور رسید. از آنجا قاصدی به سوی محمد بن طاهر فرستاد و به او پیغام داد: «من دارم برای عرض سلام و ادب و احترام پیش تو می‌آیم!»

فرمانروای خراسان با شنیدن این پیام ترسید و دل‌نگران شد. می‌دانست که یعقوب اهل این حرف‌ها نیست و باید خیال دیگری در سر داشته باشد که تا کنار نیشابور آمده است. زود جلسه‌ای با بزرگان و امیران دربار خود تشکیل داد و از آنها مشورت خواست. عبدالله بن محمد، همان حاکم شکست‌خورده هرات، که در آن جلسه حاضر بود و می‌دانست که اولین شرط یعقوب، تسلیم کردن خود اوست، پیش از دیگران زبان باز کرد و گفت: «امیر، به هوش باش! آمدن یعقوب در این وقت برای سلام و احوالپرسی نیست و او قصد دیگری دارد. باید سپاه بزرگی بسیج کنیم و با او بجنگیم!» محمد بن طاهر گفت: «ولی ما نمی‌توانیم یعقوب را در جنگ شکست بدهیم و به طور یقین پیروزی با او خواهد بود!»

عبدالله، وقتی دید که محمد بن طاهر حاضر

قدرت و قلمرو حکومت یعقوب روز به روز بیشتر می‌شد. حالا او جز خراسان، تمام سرزمین‌های شرق و جنوب ایران را زیر حکم و فرمان خود داشت. با خودش فکر کرد: «دیگر وقت آن رسیده که کار محمد بن طاهر، فرمانروای فاسد و نالایق و بی‌کفایت خراسان را یکسره کنم!» یعقوب، جرأت و جسارت این کار را در خودش می‌دید، اما از روی تدبیر و عقل عمل می‌کرد و نمی‌خواست راست و مستقیم به فرمانروای خراسان اعلان جنگ بدهد و برای این کار دنبال بهانه‌ای می‌گشت. بهانه این کار را هم زود پیدا کرد: «عبدالله بن محمد بن صالح»، حاکم هرات، که موقع تصرف این شهر، از دست یعقوب فرار کرده و به نیشابور، پیش محمد بن طاهر رفته و در آنجا پناه گرفته بود! یعقوب، به بهانه دستگیری حاکم شکست‌خورده هرات، به خراسان لشکرکشی کرد و پیش از رفتن، یکی از دوستان عیارش را در سیستان به جای خودش نشان داد.

محمد بن طاهر، مردی خوشگذران بود. شب‌ها را تا دیروقت بیدار می‌ماند و سرگرم عیش و نوش و ساز و آواز می‌شد و روزها تا نزدیک ظهر می‌خوابید. یکی از اهالی سیستان، به نام «احمد بن فضل»، که به خاطر دشمنی با یعقوب، به فرمانروای خراسان پناهنده شده بود، وقتی خبر حرکت یعقوب به سوی خراسان را شنید، با ترس و وحشت خود را به قصر محمد بن طاهر رساند تا او را از این واقعه باخبر کند. اما وقتی به در



پدر فیونا می‌گوید که شاید اصلاً جشنی در کار نباشد.



به جنگ نیست، به فکر حفظ جان خودش افتاد و بی درنگ راه فرار را در پیش گرفت. چند نفر دیگر از حاکمان و سرداران شکست خورده هم، که از دست یعقوب فراری و به محمد بن طاهر پناهنده شده بودند، چون خطر یعقوب را نزدیک دیدند، جان خودشان را برداشتند و از نیشابور فرار کردند. به این ترتیب، اطراف فرمانروا خالی شد، اما یعقوب که خیال دیگری در سر داشت، در کنار دروازه های نیشابور چادر زده بود!

محمد بن طاهر، نماینده مخصوصی را پیش یعقوب فرستاد و به او پیغام داد: «اگر به فرمان امیرالمؤمنین* آمده ای، نامه و حکم

او را به من نشان بده، تا حکومت خراسان را به تو بسپارم، وگرنه از راهی که آمده ای، بازگرد!» یعقوب، وقتی این پیغام را از زبان قاصد شنید، ناگهان دست خود را به کمر برد و شمشیرش را از نیام بیرون کشید و فریاد زد: «حکم و فرمان من این است!» سپس از جا برخاست و اسب خود را سوار شد و به یارانش فرمان پیشروی به داخل شهر را داد. محمد بن طاهر، وقتی پاسخ یعقوب را شنید، و فهمید که هیچ راهی برای فرار نیست، سلاح خود را به کناری گذاشت و با حالت تسلیم و احترام به دیدار یعقوب رفت. یعقوب با لبخند از محمد بن طاهر

استقبال کرد و دستور داد تا از او و همراهانش پذیرایی کنند. اما در پایان همان مجلس به همه آنها دستبند زد و آنها را به زندان فرستاد، تا پرونده حکومت طاهری در خراسان به کلی بسته شود! (ادامه دارد)

* در دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس، به خلیفه، امیرالمؤمنین می گفتند.



فیونا از پدر می پرسد که آیا خبری از شرک دارد یا خیر. پدر می گوید شاید، او گودالی پر از گل برای خنک کردن خود پیدا کرده است!

حرف: «ط»

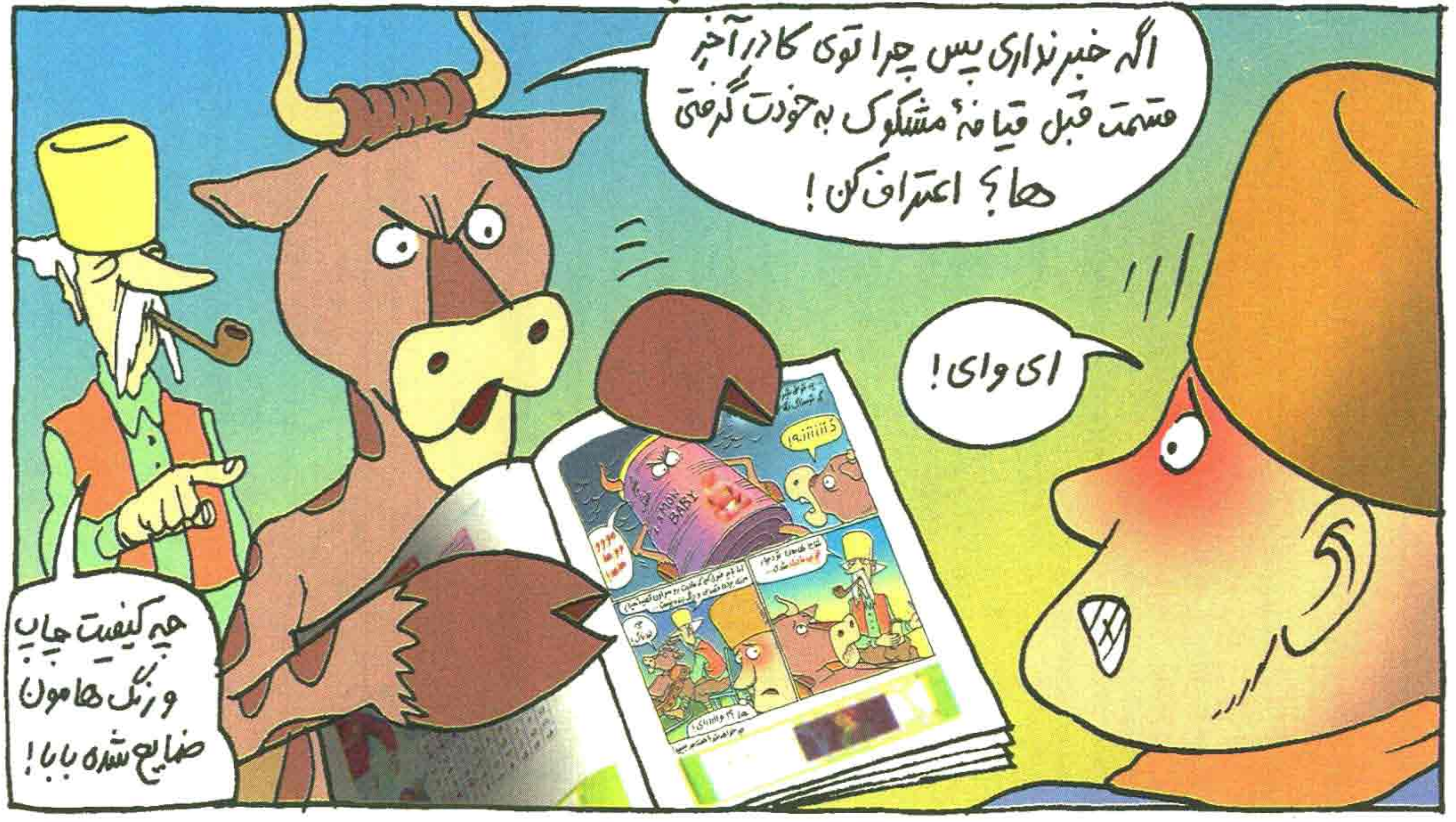
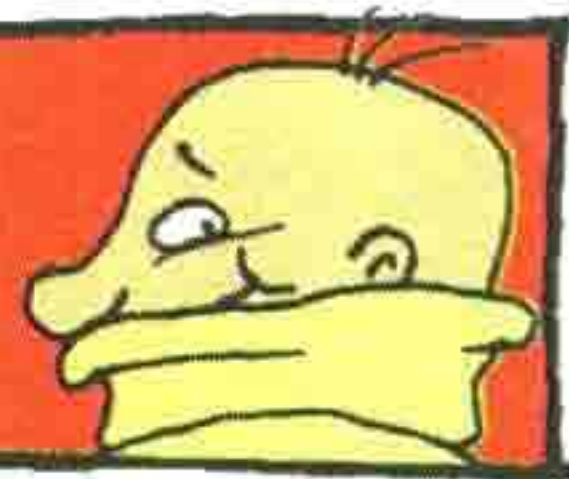
طَوَّعَ

طَوَّعَ به معنای «میل» و «رغبت» است. «طاعت» و «اطاعت» هم از همین کلمه گرفته شده است. اطاعت، یعنی پیروی و فرمانبرداری از روی میل و رغبت و رضایت. در این فرمانبرداری، زور و اجباری در کار نیست. خداوند در آیه ۱۸۴ سوره بقره می‌فرماید: «پس هر کسی که کار خیر را با میل و رغبت انجام دهد، برای او بهتر است.» خدا دوست دارد که پیروی و تسلیم بندگان در مقابل او و دستورهایش از روی میل و رغبت باشد، نه از روی بی‌میلی و اکراه. «اطاعت»، که از ریشه «طوع» است، این نوع تسلیم و فرمانبرداری را نشان می‌دهد.

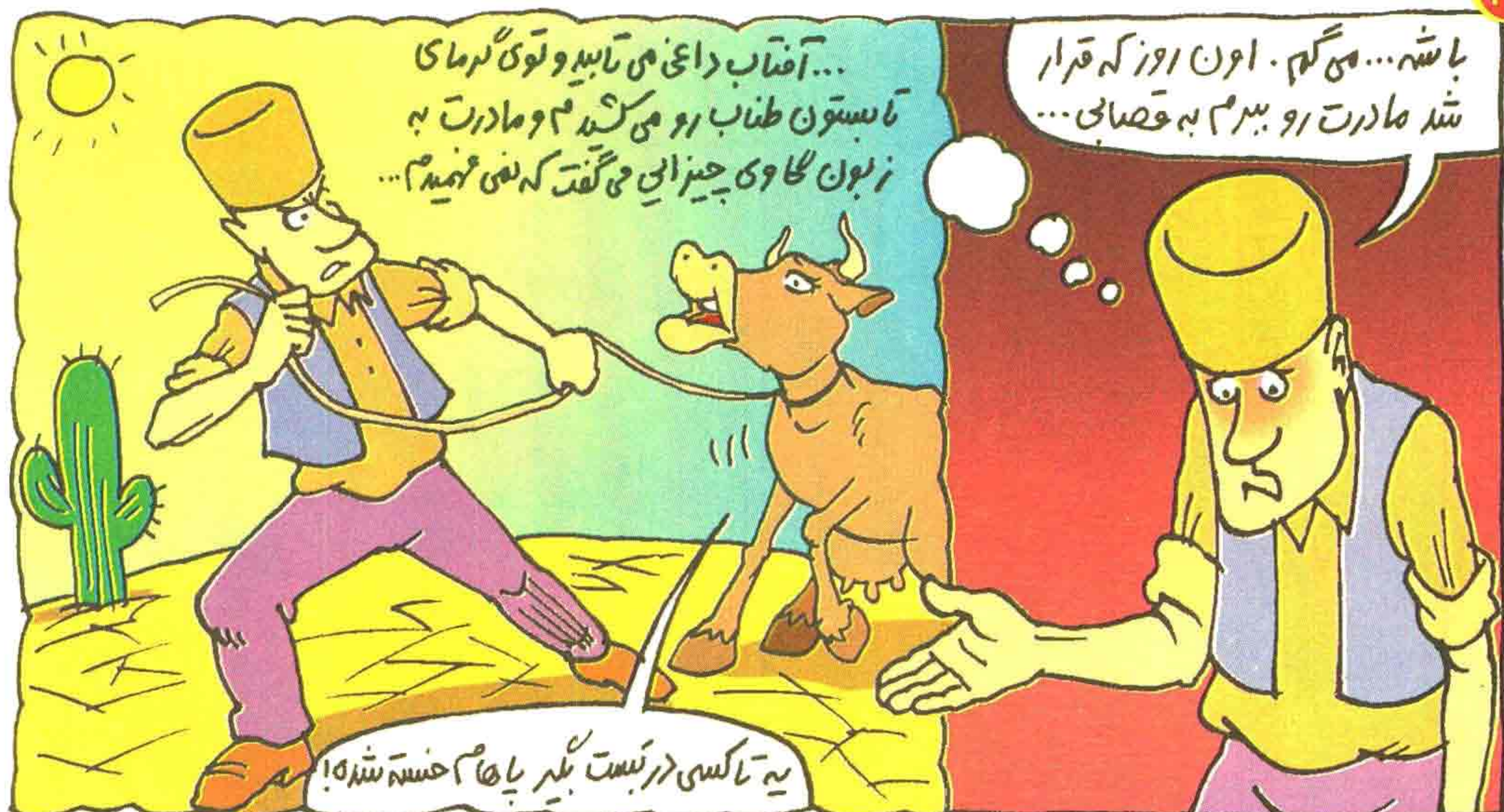
پدر فیونا می‌گوید که اگر فیونا هم
مانند پدرش فکر کند، وضع او
(دخترش) بهتر خواهد شد.



من ماما هم رو می خواهم! (قسمت دوم) ماما نیستانی



در همان حال، شرک و
همراهانش به کلبه فرشته
می رسند.

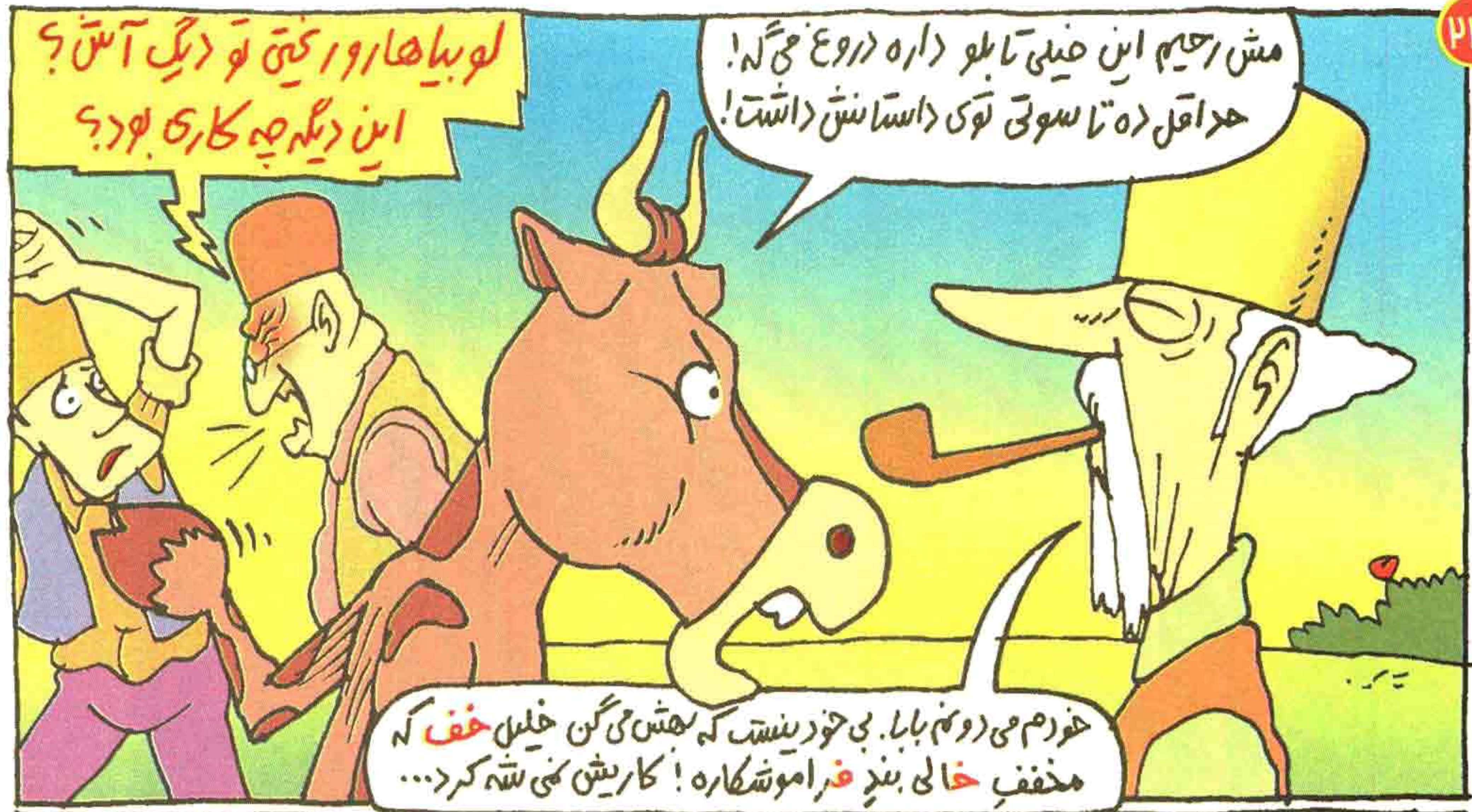


آنها وارد کلبه می شوند، اما همکار
فرشته قصد ندارد اجازه دهد که آنها
فرشته را ببینند.





شرک به دروغ می گوید که
بازرس اتحادیه است و برای
سرکشی ارگران فرشته به آنجا
آمده است.



شاخ طلا و ریزه کنار دریا چه خواهد کرد؟ هفته بعد ببینید!

شرکاز همکار فرشته
می‌خواهد که به رئیس‌اش اطلاع
دهد که آنها برای سرکشی
آمده‌اند و اجازه می‌گیرد تا وارد
کارخانه فرشته شود.





مسابقه ورزشی (شماره ۲۷)

تصویر تعدادی ورزشکار را می بینید. نام ۴ نفر از آن ها در جدول به صورت نام و نام خانوادگی، جدا از هم، قرار گرفته است. اما نام نفر پنجم (رمز جدول) حروفش جدا از هم در جدول قرار دارد. برای یافتن رمز جدول، نخست حروف نام و نام خانوادگی ۴ نفر اول را در جدول خط بکشید. یادتان باشد، این حروف از راست به چپ، چپ به راست، بالا به پایین و پایین به بالا در جدول قرار گرفته اند و ممکن است حروفشان با هم مشترک هم باشد. وقتی حروف باقی مانده را، به ترتیب، کنار هم قرار دهید، نام ورزشکار تصویر پنجم را پیدا می کنید که همان رمز جدول است. این نام را به همراه تصویر مربوط به آن به نشانی مجله بفرستید. حتما روی پاکت نامه بنویسید: «مسابقه ورزشی شماره ۲۷»



ب	ج	ی	ا	ک	ل	ا	ک	ب	ب
ر	ز	ت	ا	ن	ت	ل	پ	ب	ل
ا	ی	س	و	ل	ز	ا	ا	ر	ر
و	ا	د	ن	ا	س	ل	ا	ر	ر
ا	د	ن	و	ی	ت	س	ا	ز	ز
و	ل	ی	ی	ی	ا	ش	ی	م	م

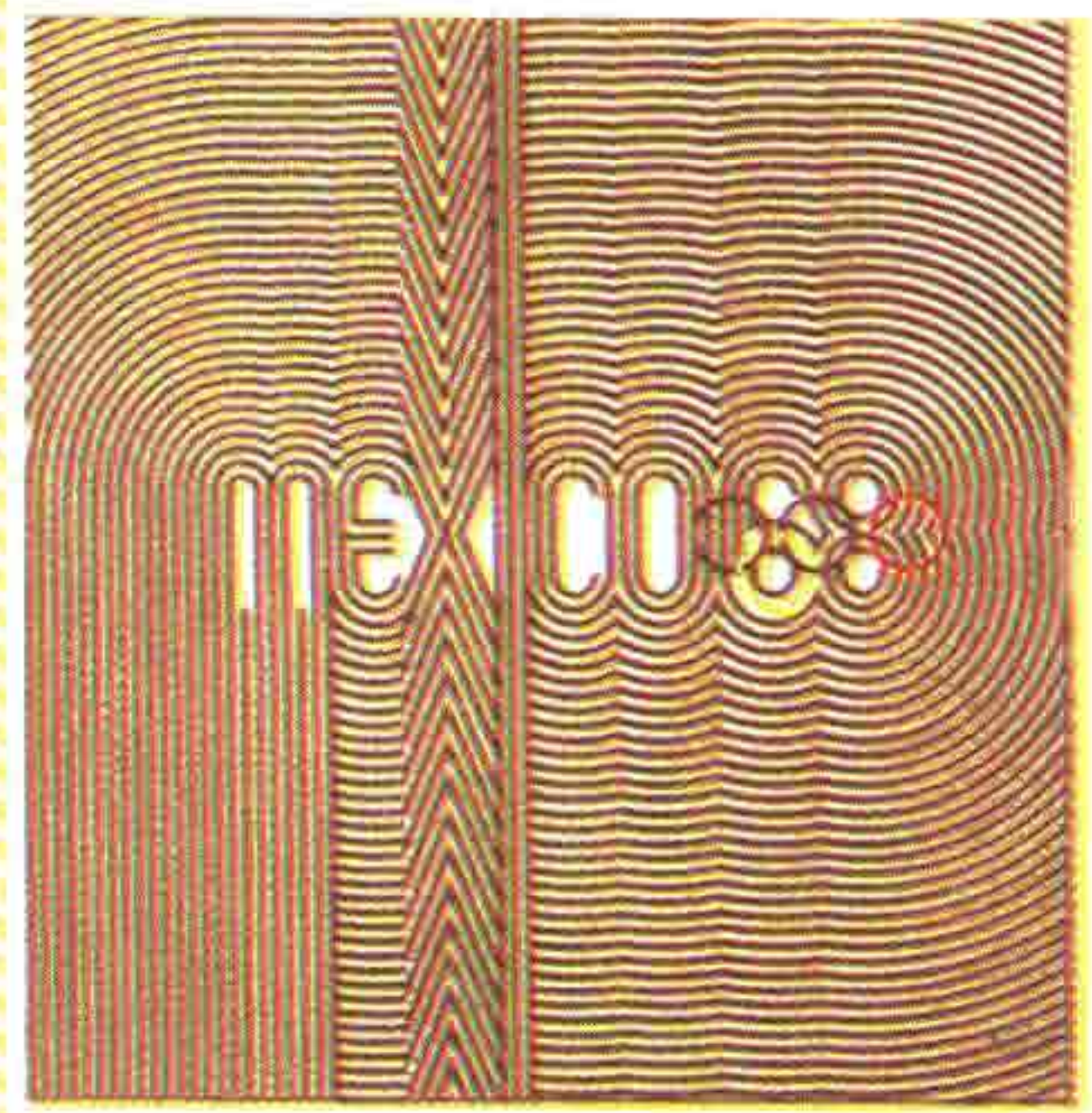


آنها کارگرانی را می بینند که در
حال تولید شربت سحر و جادو
هستند.

المپیک مکزیک - ۱۹۶۸ میلادی

هر دوره نسبت به دوره قبلی، کشورهای بیشتری در مسابقات جهانی المپیک شرکت می‌کردند. در مسابقات جهانی المپیک مکزیک که در شهر مکزیکوسیتی برپا شد، ۱۱۲ کشور جهان با ۵۵۳۰ ورزشکار شرکت داشتند. مسابقات در هوای معتدل پاییز از ۲۰ مهر تا ۵ آبان برگزار شد. دو ورزشکار ایرانی نیز برنده مدال در مسابقات المپیک مکزیک شدند. محمد نصیری برنده مدال طلای وزنه‌برداری سنگین وزن شد و پرویز جلایر مدال نقره را در سبک وزن در رشته وزنه‌برداری از آن خود کرد. در نهایت، آمریکا با ۴۵ مدال طلا، برنده بیشترین طلا در مسابقات المپیک مکزیک شد.

پوستر: پوستر مخصوص بازی‌های المپیک مکزیک با طراحی جدید که نوآوری در آن زمان به حساب می‌آمد.



• به علت ارتفاع زیاد مکزیکوسیتی از سطح دریا، ورزشکاران به ویژه دوندگان مشکل زیادی در انجام مسابقات داشتند. با این حال، در پرش سه گام، رکورد پرش توسط دونده آمریکایی، «باب بیمون» به هشت متر و نود سانتی متر تغییر کرد که این رکورد تا سال ۱۹۹۱ میلادی پابرجا بود.



• «جو فورمن» قهرمان بوکس جهان در این دوره از مسابقات، رفته رفته توانایی‌های خود را نشان داد.

• مسابقات فوتبال رفته رفته جایگاه خوبی در المپیک پیدا کردند. تیم مجارستان (پیراهن قرمز) با نتیجه ۴ بر ۱ تیم بلغارستان را شکست داد و برنده مدال طلای رشته فوتبال شد.



• در جریان توزیع مدال‌های دوی دویست متر مردان، دو سیاهپوست، با گره خوردن مشتش خود، هنگام دریافت مدال، اعتراض خود را نسبت به ظلم حاکم بر سیاهپوستان آمریکا نشان دادند. «تامی اسمیت» برنده مدال طلا (نفر وسط) و «جان کارلوس» برنده مدال برنز این رشته ورزشی در حال اجرای این کار هستند. پس از واقعه مدیر تیم دو و میدانی آمریکا، بلافاصله، هر دو ورزشکار را به آمریکا بازگرداند.

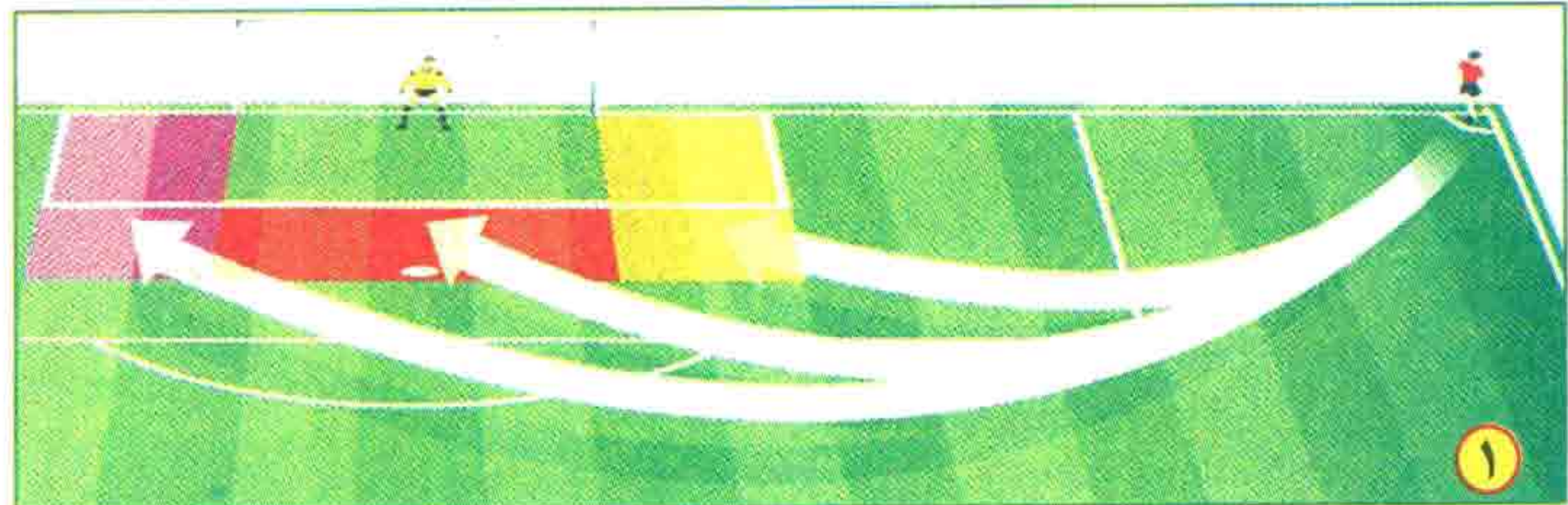
شرک و همراهانش اتاق‌هایی را می‌بینند که نورهای رنگی از آنها خارج می‌شود.



ارسال ضربه کرنر



●●●● زننده ضربه کرنر با دست ارسال توپ را به هم تیمی های خود اعلام می کند.



سه منطقه مشخص در محوطه جلوی دروازه هنگام ضربه کرنر وجود دارد: منطقه زرد رنگ نزدیک به تیر اول، منطقه مناسبی برای زدن ضربه سر از سوی مهاجم تیم است. منطقه قرمز که به محوطه ۶ قدم معروف است مکانی است که هر گونه ضربه یا تماس بدن مهاجم با توپ ارسالی، ممکن است به گل تبدیل شود. در منطقه بنفش رنگ که به تیر دوم نزدیک است، احتمال حضور مدافعین تیم حریف بیشتر است، بنابراین ضربه موثر و منجر به گل هم دشوارتر زده می شود.



●●●● زدن ضربه سر مهاجم به سوی دروازه



●●●● یا ارسال توپ با سر به سوی مهاجمین پشت سر



●●●● توپ با قوس مناسب به یکی از سه منطقه گفته شده ارسال می شود.



آنها سرزده وارد اتاقی می شوند که فرشته در آن مشغول تولید شربت جادویی جدیدی است.

شگفت‌انگیز و عجیب، غریب

مدتی است که کارتون «شگفت‌انگیزها» به وسیله کمپانی «پیکسار» ساخته شده است. این فیلم، جایزه اسکار بهترین انیمیشن (کارتون) سال ۲۰۰۵ میلادی را از آن خود کرده است. چندی پیش در یکی از شماره‌های مجله دوست، این کارتون را معرفی کردیم. این هفته می‌خواهیم شما را با شخصیت‌های اصلی این کارتون و خصوصیات هریک آشنا کنیم.

... باب

«باب» یا همان آقای شگفت‌انگیز، قدرت‌های زیادی دارد. نام او در فیلم «رابرت پار» است. او همیشه به یاد دوران باشکوه و پرافتخار قهرمان بودن خود است و آنها را به یاد می‌آورد. باب به نجات دادن دیگران می‌بالد.



... هلن

زنی که تمام قسمت‌های بدنش را به هر اندازه که بخواهد، کش می‌دهد. او همچنین می‌تواند بدن خود را به شکل‌های مختلف درآورد. در یک قسمت از کارتون، او به صورت یک چتر نجات و در قسمت دیگر به شکل قایق لاستیکی درمی‌آید. او بسیار فداکار و دلسوز خانواده و شوهرش باب است.



... دشیل

پسرچه شیطان و پرجنب‌وجوش خانم و آقای پار در کارتون شگفت‌انگیزها، «دشیل» نام دارد. به او «دش» هم می‌گویند. او می‌تواند با سرعت زیاد بدود و شنا کند. آنقدر سرعت دویدن او زیاد است که روی سطح آب هم می‌تواند بدود. دش، پسرچه‌ای از خود راضی است که البته اعتماد به نفس زیادی هم دارد! مادر و پدرش به او اجازه نمی‌دهند در مسابقات دو مدرسه شرکت کند. مادرش می‌ترسد که شاید دیگران به قدرت زیاد او پی ببرند. او سابقه اخراج از کلاس را هم دارد.



او از دیدن شرک و دوستانش می‌ترسد عصبانی می‌شود.





...جک-جک

«جک-جک»، نوزاد خانواده شگفت‌انگیزها است که جز در صحنه آخر، اثری از غیرعادی بودن او دیده نمی‌شود. قدرت‌های او هنوز کاملاً رشد نکرده‌اند.



...ویولت

خواهر «دش»، «ویولت» نام دارد که بیشتر علاقمند است مثل همه مردم باشد. او قدرت نامریی کردن خود را دارد. همچنین می‌تواند گره‌ای ضد ضربه در اطراف خود ایجاد کند. ویولت در بعضی از صحنه‌ها دیده نمی‌شود زیرا نامریی است.



...بادی

شخصیت بد فیلم، «بادی» نام دارد. او قبلاً از طرفداران آقای شگفت‌انگیز بود اما رفته رفته از او فاصله گرفت و به موجودی شیطانی تبدیل شد. او روباتی ساخته است که می‌خواهد شهر را تسخیر کند. قصد او این است که خود روبات را نابود کند تا قهرمان به نظر آید.



...فروزون

دوست قدیمی خانواده شگفت‌انگیزها، «فروزون» نام دارد. او می‌تواند قطعات یخ درست کند. البته مقداری یخ تولید شده توسط فروزون به آب بدن او و رطوبت محیط بستگی دارد. او بیشتر از باب با شرایط فعلی خود کنار آمده است و قهرمان بودن را خیلی جدی نمی‌گیرد. هر چند اگر امکانش باشد، او هم وارد ماجراهای شگفت‌انگیز می‌شود.



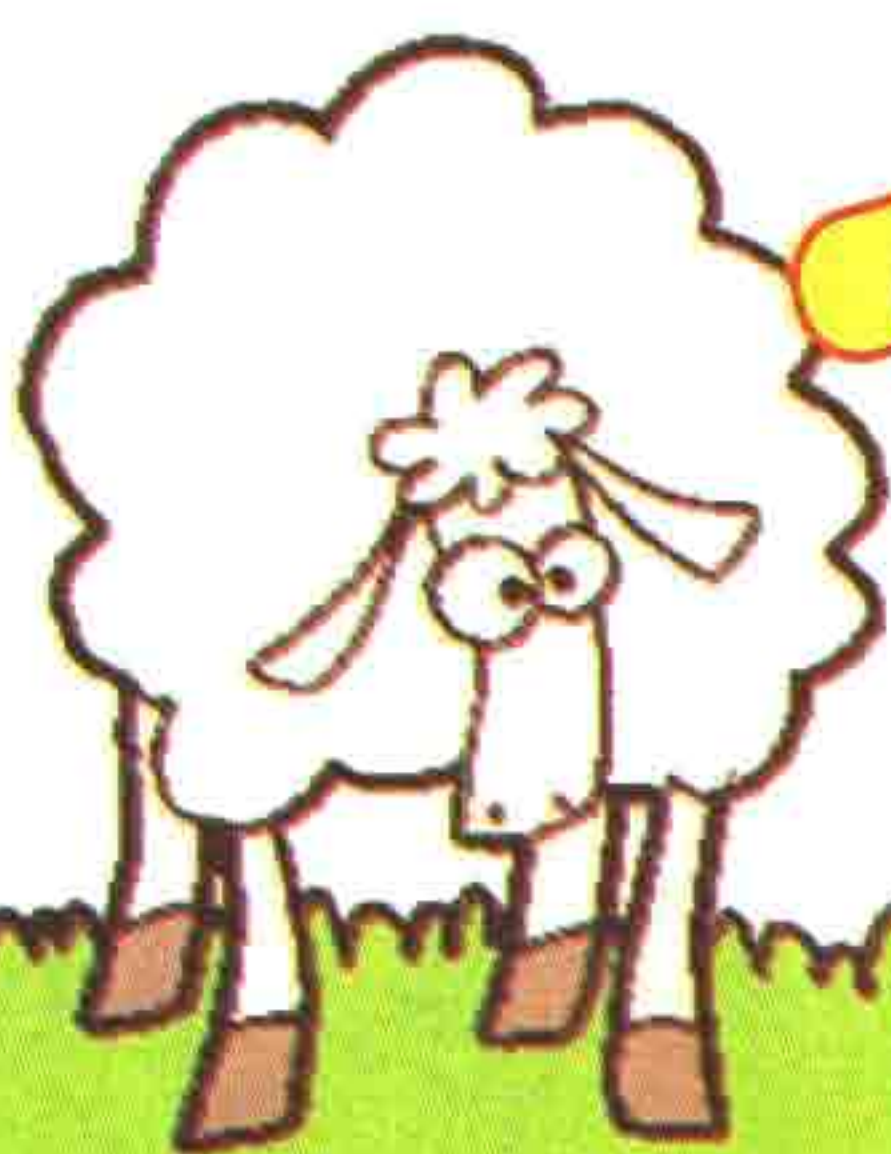
فرشته با عصبانیت می‌پرسد که آنها، در این محل چه کار دارند. شرک می‌گوید که فیونا زیاد خوشحال به نظر نمی‌رسد و آنها برای تهیه شربت خوشحالی نزد او آمده‌اند.



داریوش رمضانی

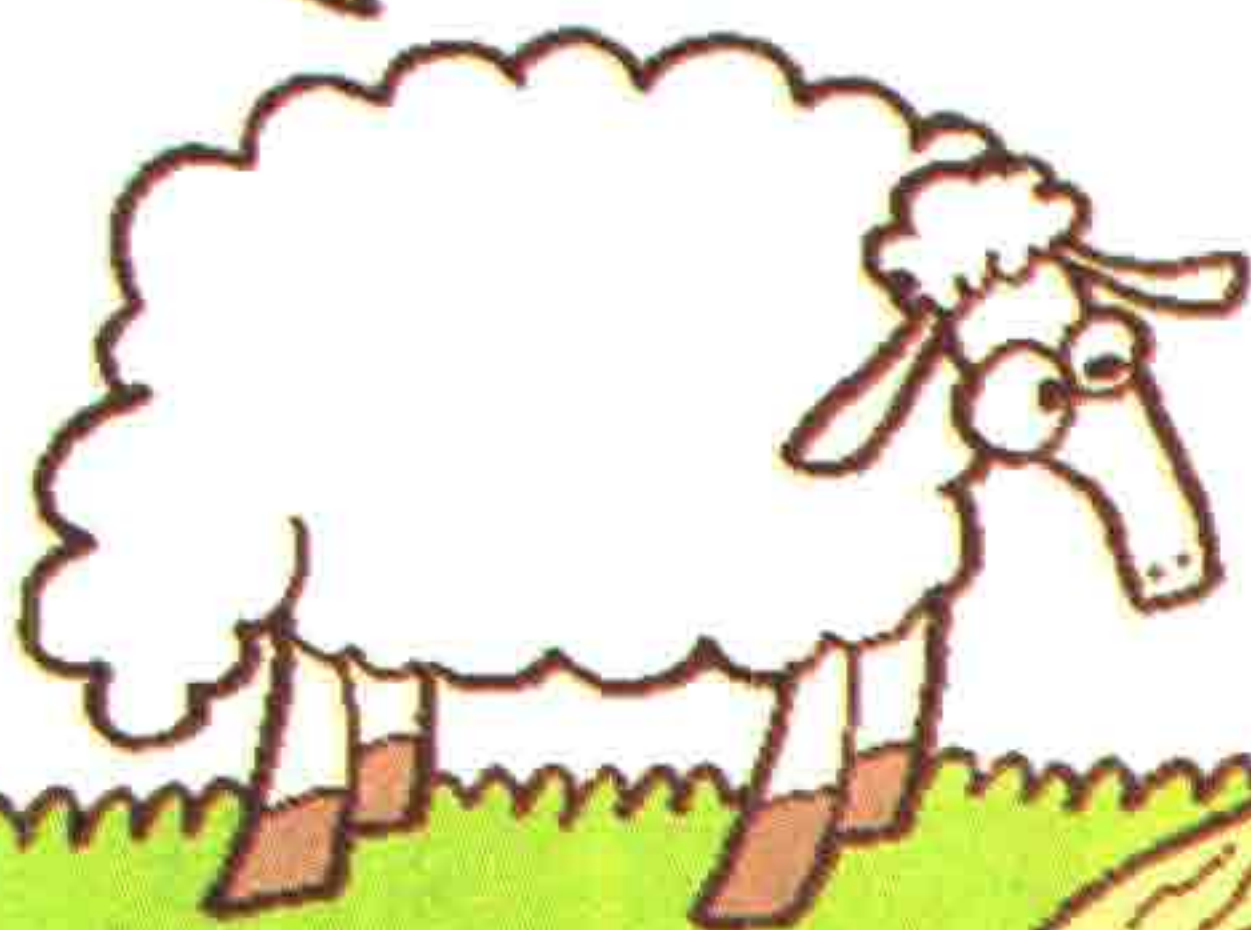
«گوسفند نمونه»

گوسفندی در گله آقای چوپان بود که دوست داشت یک طویله جدا و مستقل از بقیه داشته باشد.



خوشحالم!

یک روز چشمش به یک اطلاعاتیه افتاد که در آن نوشته شده بود به گوسفندی که از نظر بقیه گوسفندها نمونه باشد، یک طویله زیبا همراه با آسانسور داده می‌شود.

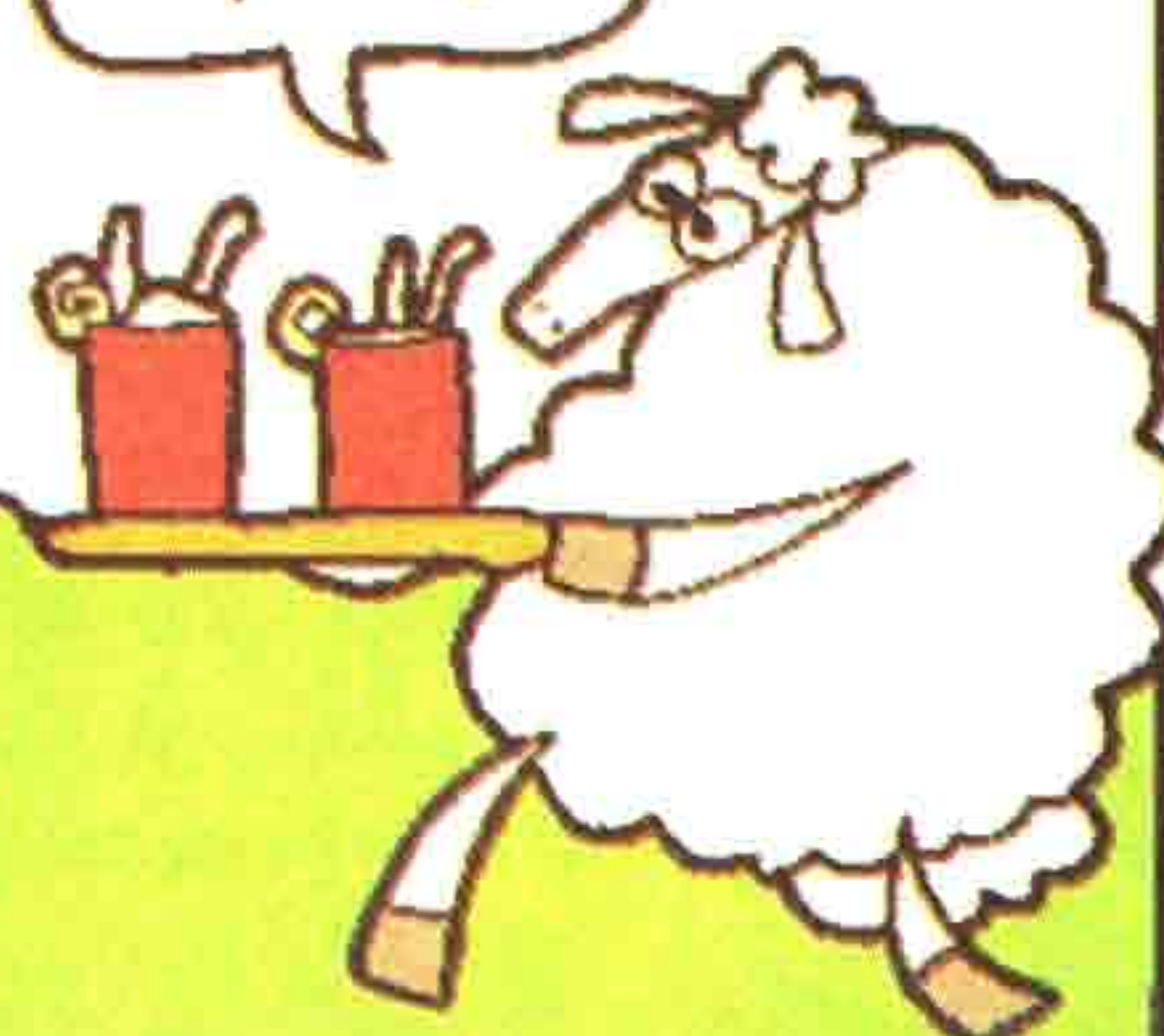
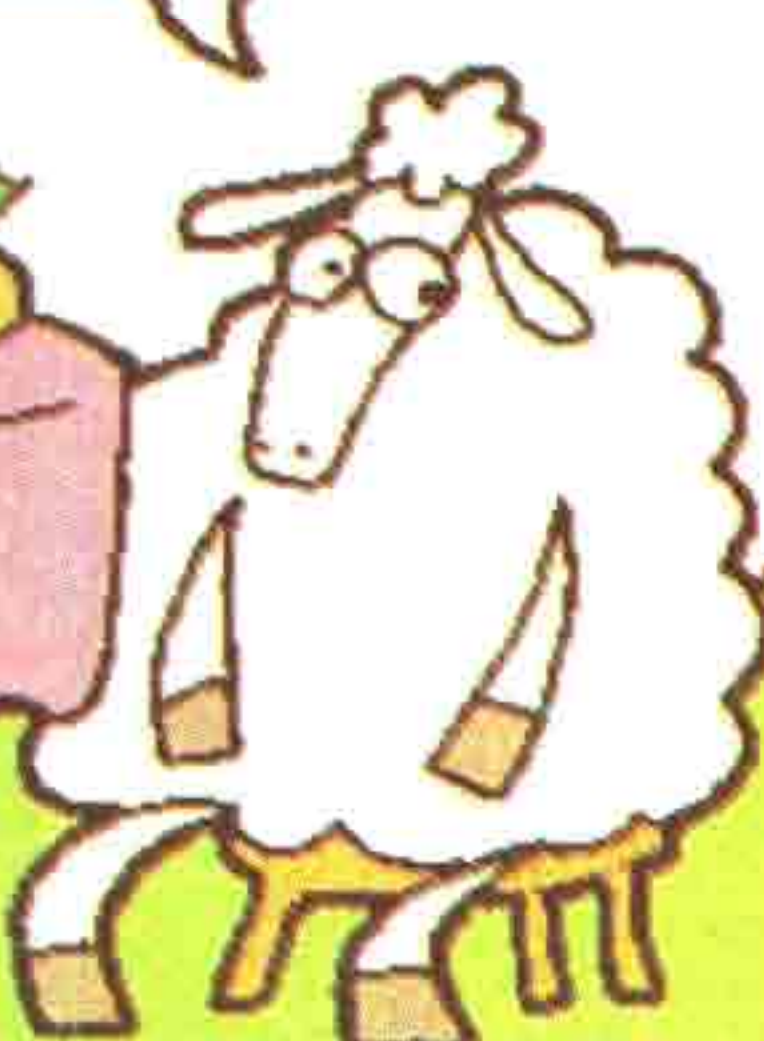
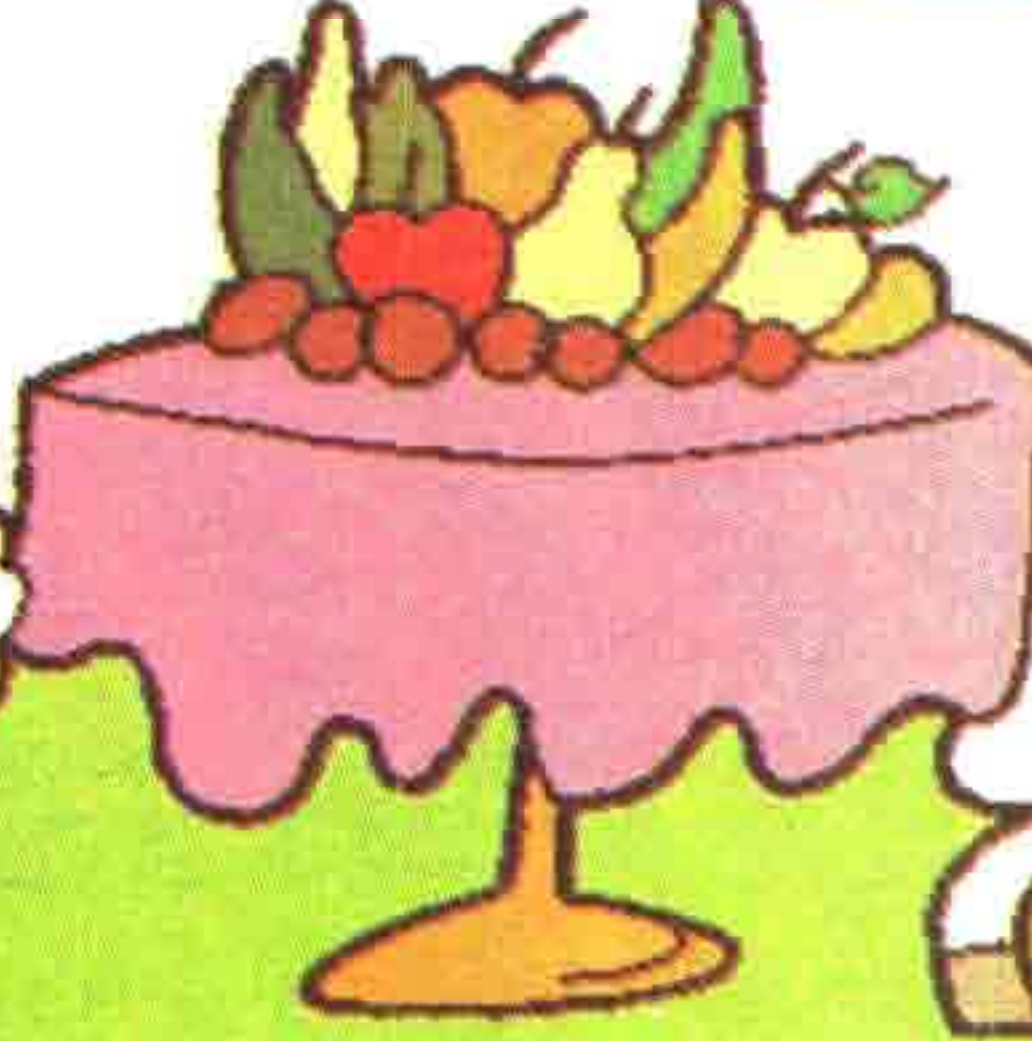


پس تلاش خود را آغاز کرد.

آفرین! تو یک گوسفند نمونه‌ای!

تو بهترین گوسفند این منطقه هستی!

خوشحالم!



فرشته به کتاب‌های خود سری می‌زند که ببیند آیا در قصه‌ها یا کتابی شاهزاده خانمی با گول ازدواج کرده است. کتاب سیندرلا، سفید برفی هانسل و گرتل و ... هیچکدام چنین چیزی نمی‌گویند.



او می‌خواست نمونه باشد.

تو نه تنها بهترین گوسفند این منطقه هستی،
بهترین گوسفند آن منطقه هم هستی!

خوشحالم!

تا اینکه...

عجبا!

آره! خیلی داره
خوش میگذره!

میگم چه نقشه خوبی
کشیدیم که اون
اطلاعیه رو نوشتیم!

«دوستان عجله کنید!
وقت نداریم!»

بیخسیر! جایزه ما
او کی میده؟!

قصای

فرشته می‌گوید که هیچ غولی
تا ابد خوشحال و شادمان زندگی
نکرده است و بهتر است دیگر آنها
به کارخانه فرشته نیایند.



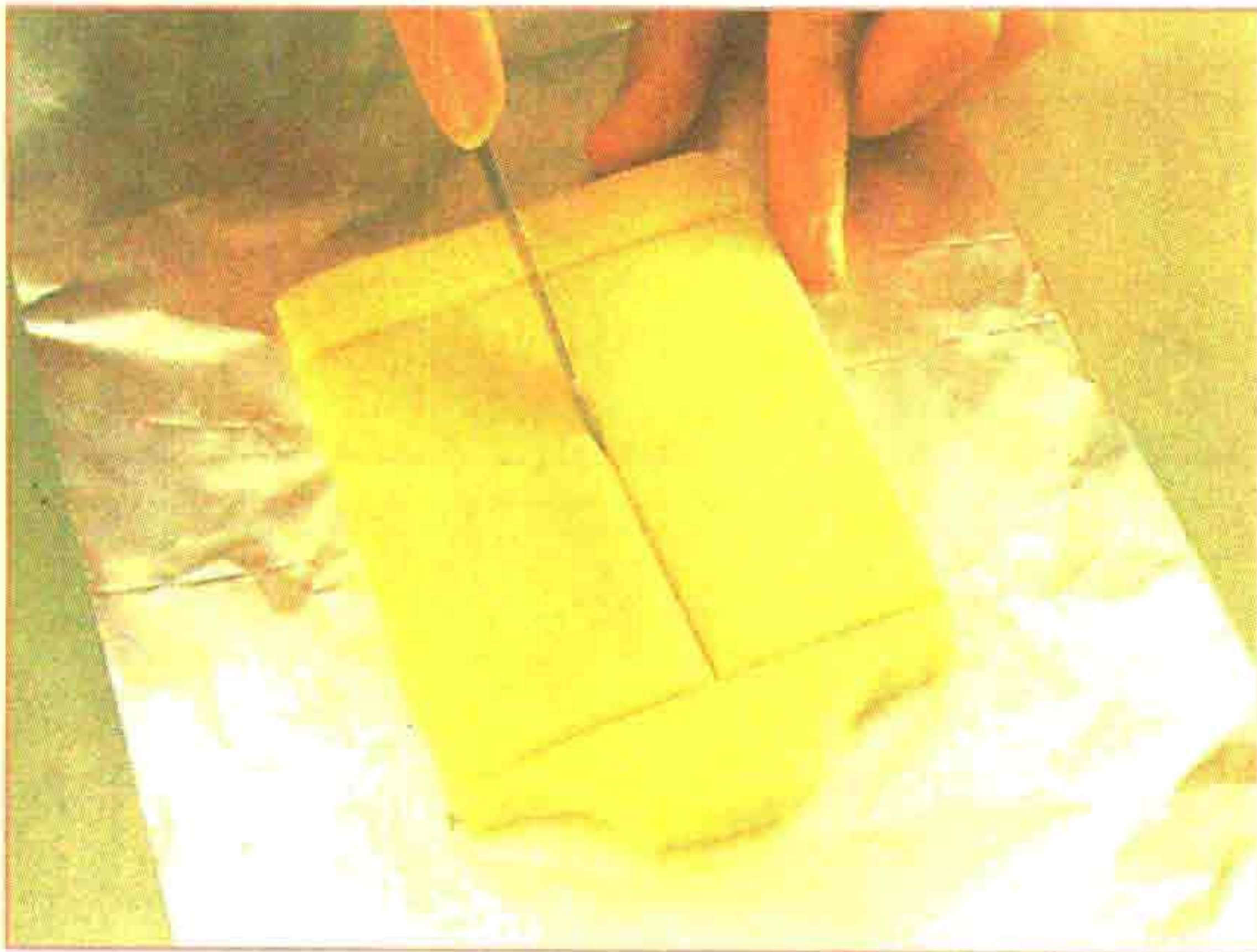


کمد خمیری

وسایل مورد نیاز:

- خمیر رنگی
- وسایل مخصوص کار با خمیر مثل وردنه ...
- یک چاقوی نوک تیز (از بزرگ ترها کمک بگیرید)
- قلم مو

روش کار:

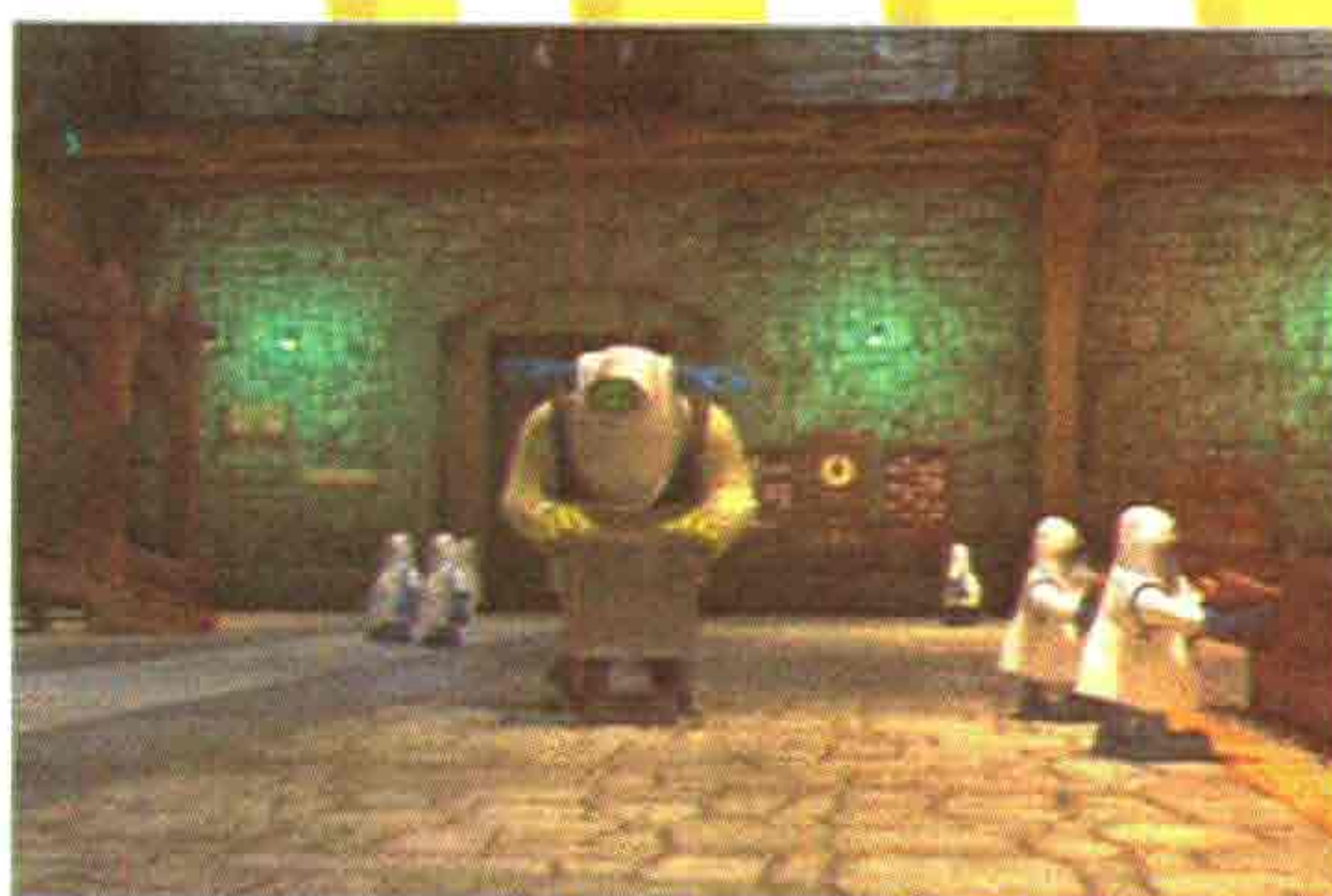


۱. از خمیر یک مستطیل نسبتاً بزرگ تهیه کنید (ضخامت آن ۱ سانتی متر باشد) با یک چاقوی نوک تیز روی آن در و کشو ایجاد کنید و حالت دالبری بالای کمد را هم ایجاد کنید.



۲. دسته های گرد خمیری، برای درها و کشوها درست کنید. بعد از اینکه با قلم مو، سطح کار را کمی مرطوب کردید، دسته ها را بچسبانید.

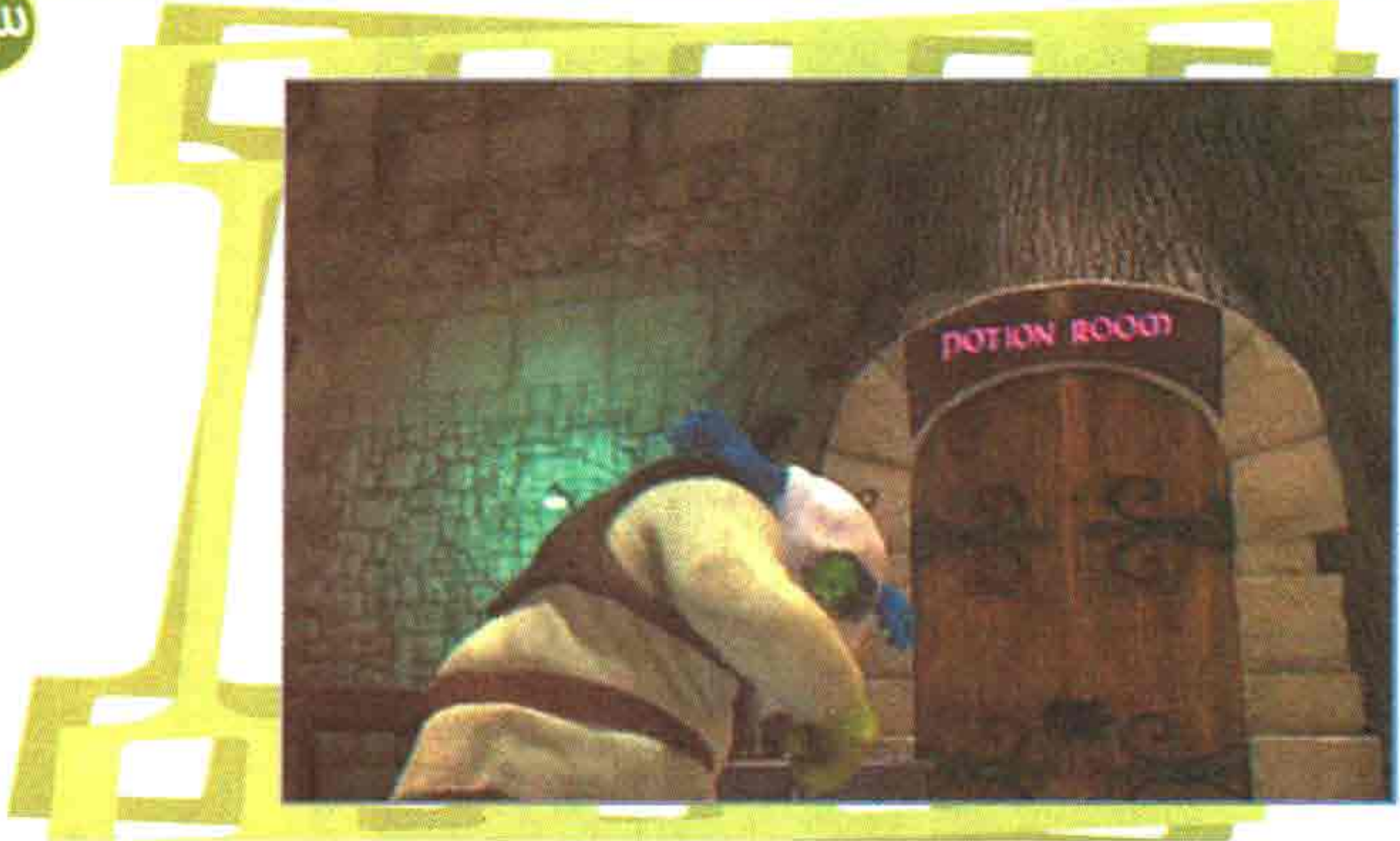
آنها ظاهراً کلبه و کارخانه فرشته را ترک می کنند اما در گوشه ای خود را مخفی کرده اند و در یک فرصت مناسب خود را به جای یک کارگر جا می زنند.





۳. پایه‌های کمد را هم با مرطوب کردن تکه‌ها، به اصل کار بچسبانید (می‌توانید برای چسباندن بهتر کارها، از چسب چوب استفاده کنید).

۴. با توجه به اینکه کمد‌ها، مدل‌های مختلفی دارند، تزئین آن‌ها نیز متفاوت خواهد بود. شما می‌توانید قسمت دالبری بالای کمد را با چسباندن میوه یا گل، تزئین کنید.

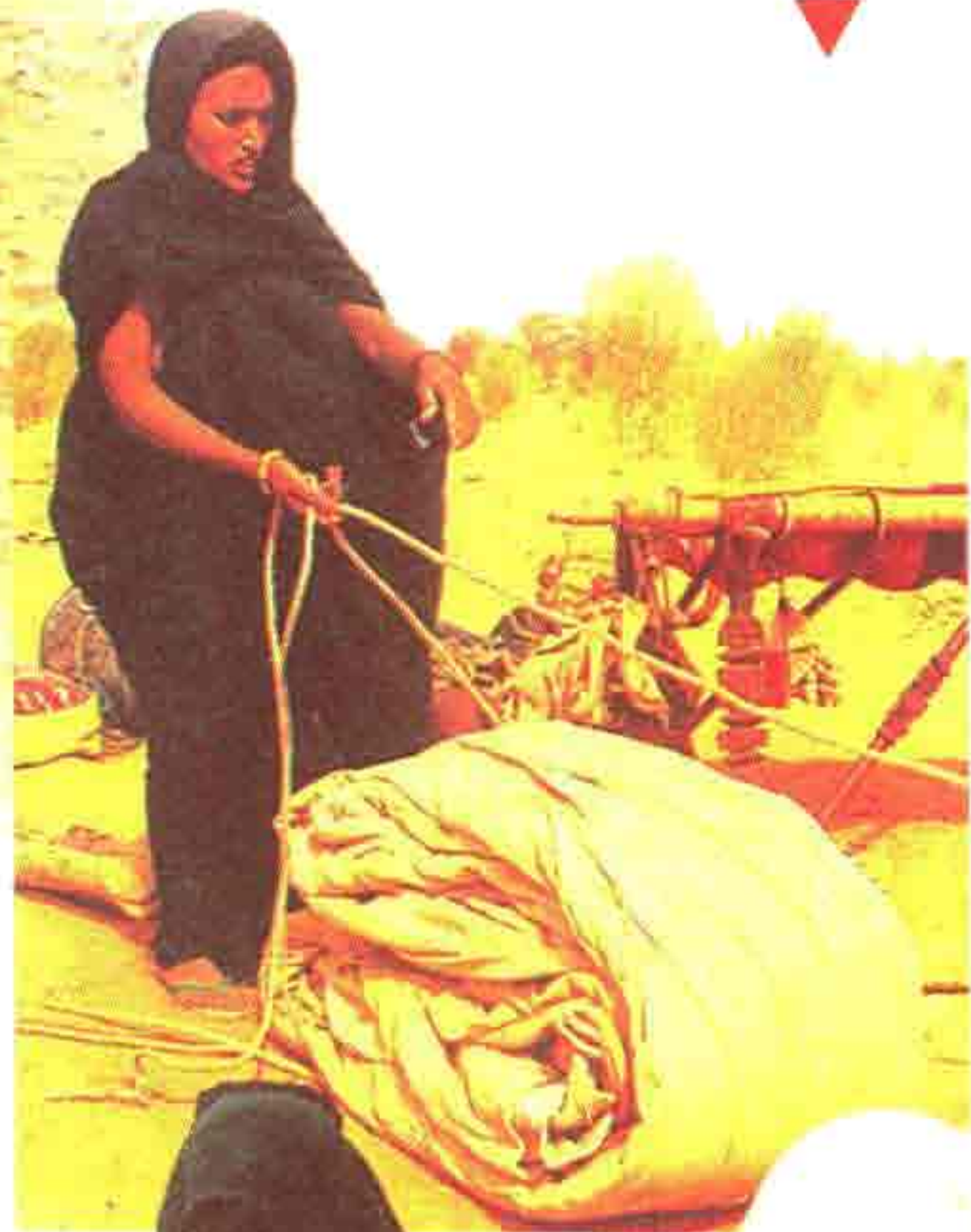


آنها وارد اتاقی می‌شوند که مخزن نگهداری شربت‌های جادویی فرشته‌است.

بچه‌های «مورو»

در صحرای موریتانی واقع در آفریقا، جمعیت کمی از گروهی از مردم صحرانشین زندگی می‌کنند که قوم «مورو» نام دارند. آنها مدت‌ها با تشکیل جبهه آزادیبخش پولیساریو به نبرد با اسپانیایی‌هایی که خاکشان را تصرف کرده بودند مشغول بودند. پس از خروج اسپانیایی‌ها، مراکش و موریتانی جایگزین اسپانیایی‌ها شدند و مردم مورو با آنها نیز مبارزه کردند. مردم صحرا امروزه با تشکیل جمهوری عربی صحرا شناخته می‌شوند.

● عروس مورو تا یکسال پس از ازدواجش با خانواده پدری خود زندگی می‌کند. پس از این مدت، مادر عروس به او یکدست خیمه که با کتان ضخیم درست شده می‌دهد. عروس باید نحوه برپایی و جمع کردن خیمه را بلد باشد، سپس به خانه شوهر می‌رود.



● حمیربافی و درست کردن پرده از حمیر و چوب‌نازک از هنرهای دستی مردم مورو است. این حمیرها برای کف خیمه و در ورودی آن استفاده می‌شوند.



شرک از الاغ می‌خواهد که جلوی در اتاق مراقب باشد.

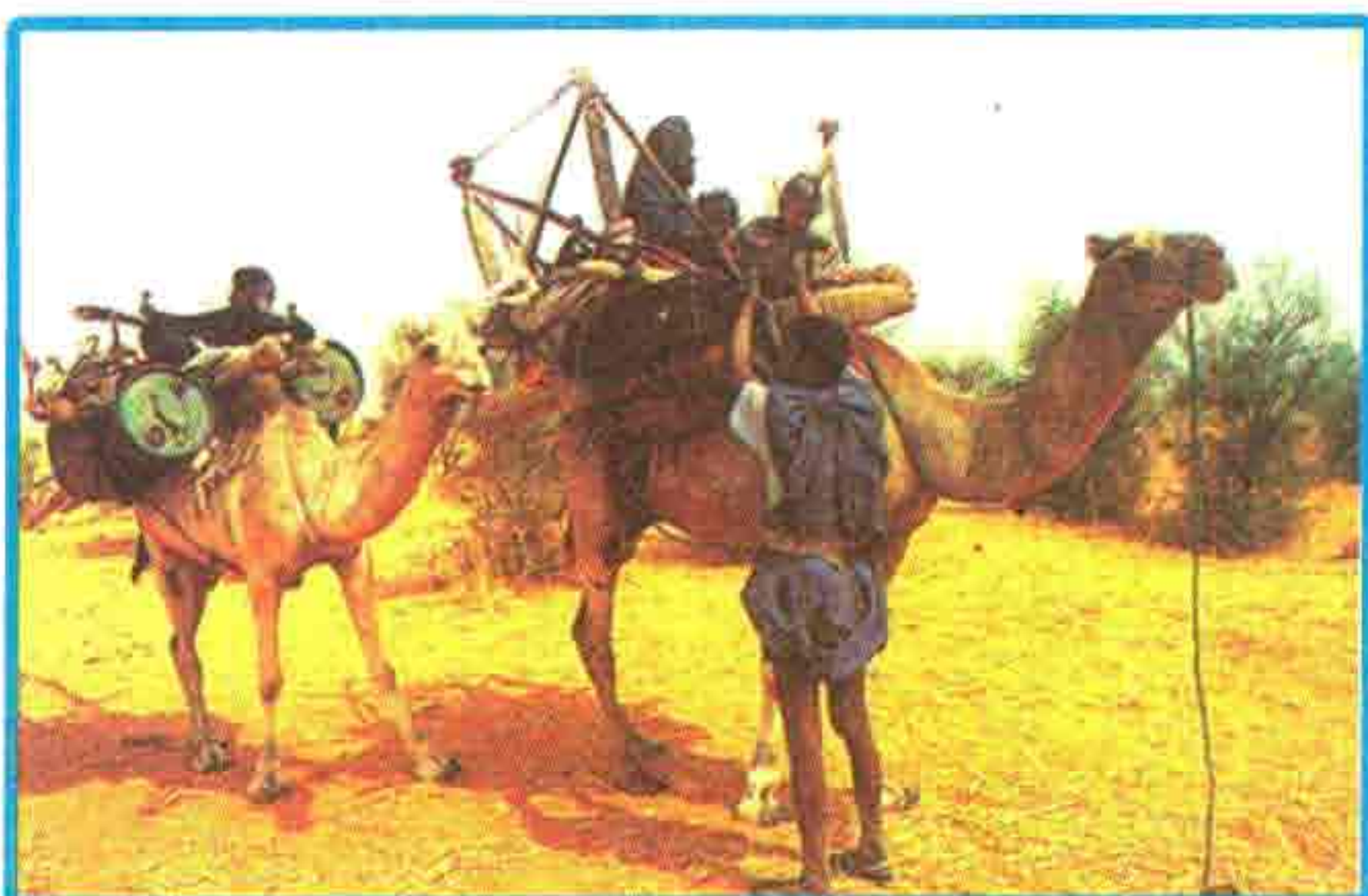




● گروه فامیلی و خانوادگی در بین اهالی مورو بسیار کم و محدود است. معمولاً تا ۲۰ نفر یا ۲۰ خیمه اهالی یک فامیل را تشکیل می‌دهند.



● حفظ و نگهداری آب و حیوانات دو کار بسیار مهم صحرائنشینان و مردم مورو است. اهالی مورو، آب را در ظرف‌هایی از جنس پوست بز نگهداری می‌کنند. این وسیله، آب را هدر نمی‌دهد و آنرا کمی خنک نگه می‌دارد.



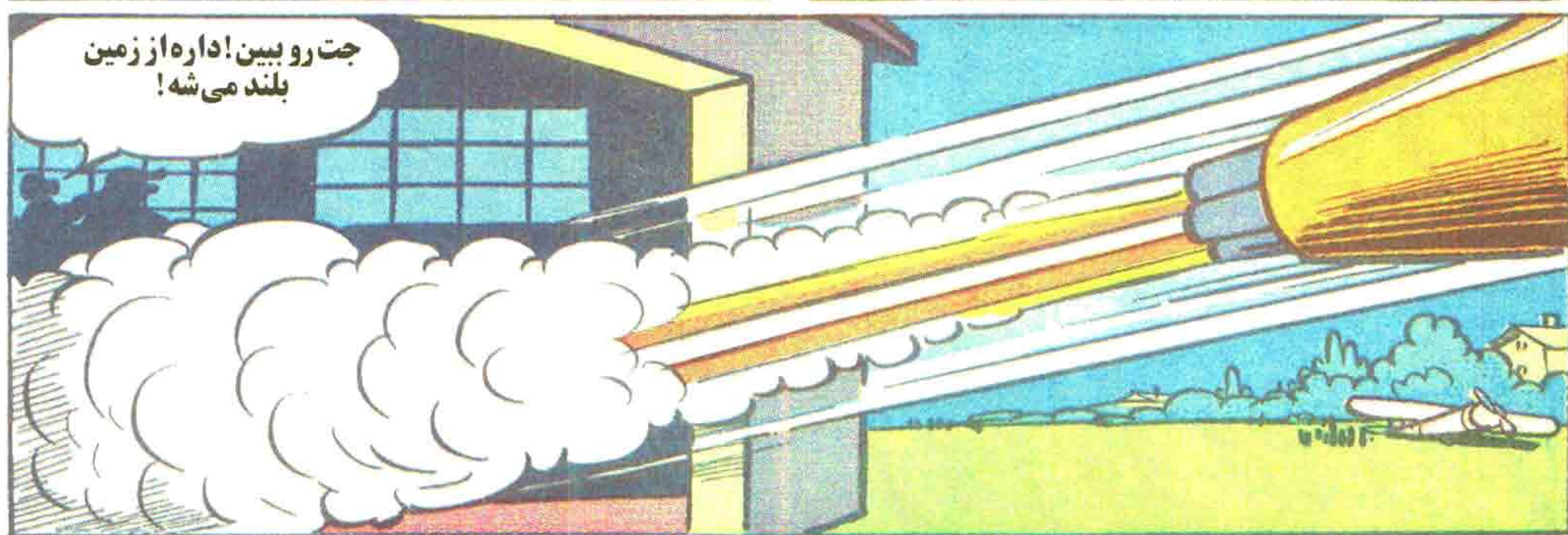
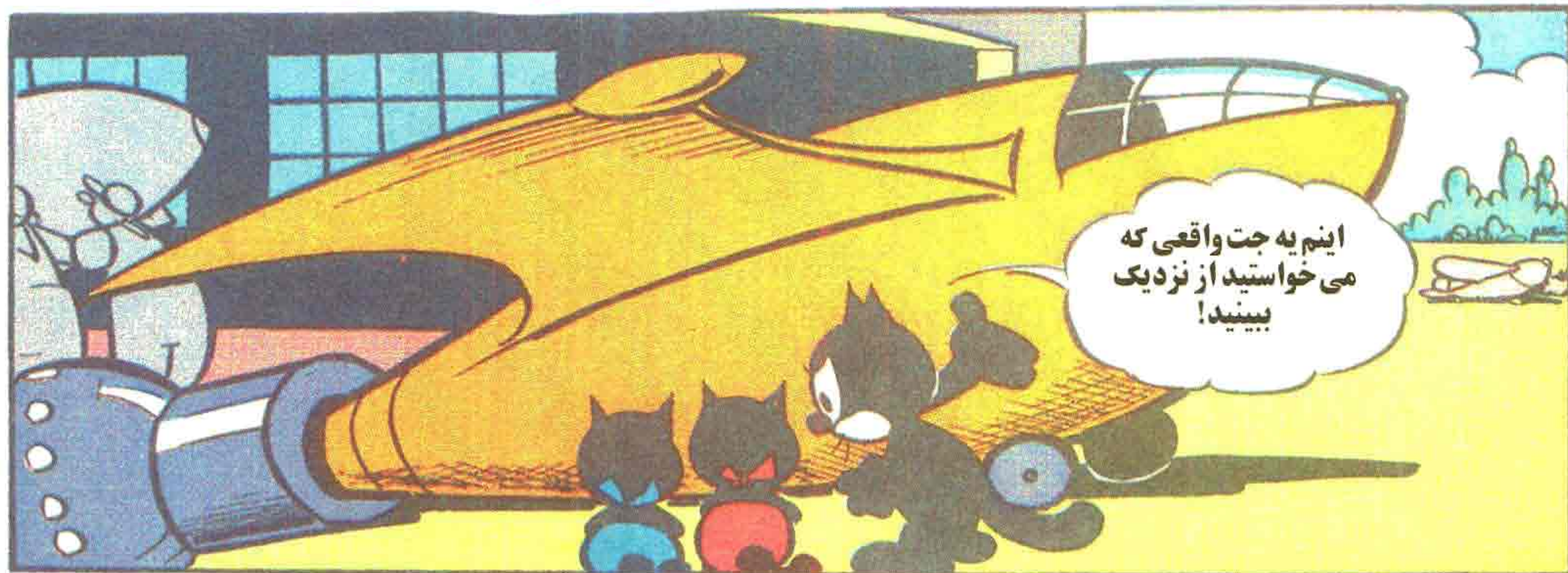
● مردم مورو در حال تهیه دستار و سرپند برای خود و خانواده‌شان هستند. چادر محل سکونت آنها که «خیمه» نام دارد نیز با ستون‌های چوبی منحنی شکل در تصویر مشخص است. اهالی مورو جمعیت کمی دارند و به طور متوسط در هر کیلومتر از خاک صحرا، سه نفر زندگی می‌کنند.

خیمه و وسایل زندگی هر صحرائنشین مورو، باریک یا دو شتر است. مردان وظیفه بستن باروبنه را برعهده دارند و زنان هدایت شتران و نگهداری از کودکان و سالخوردگان را انجام می‌دهند.



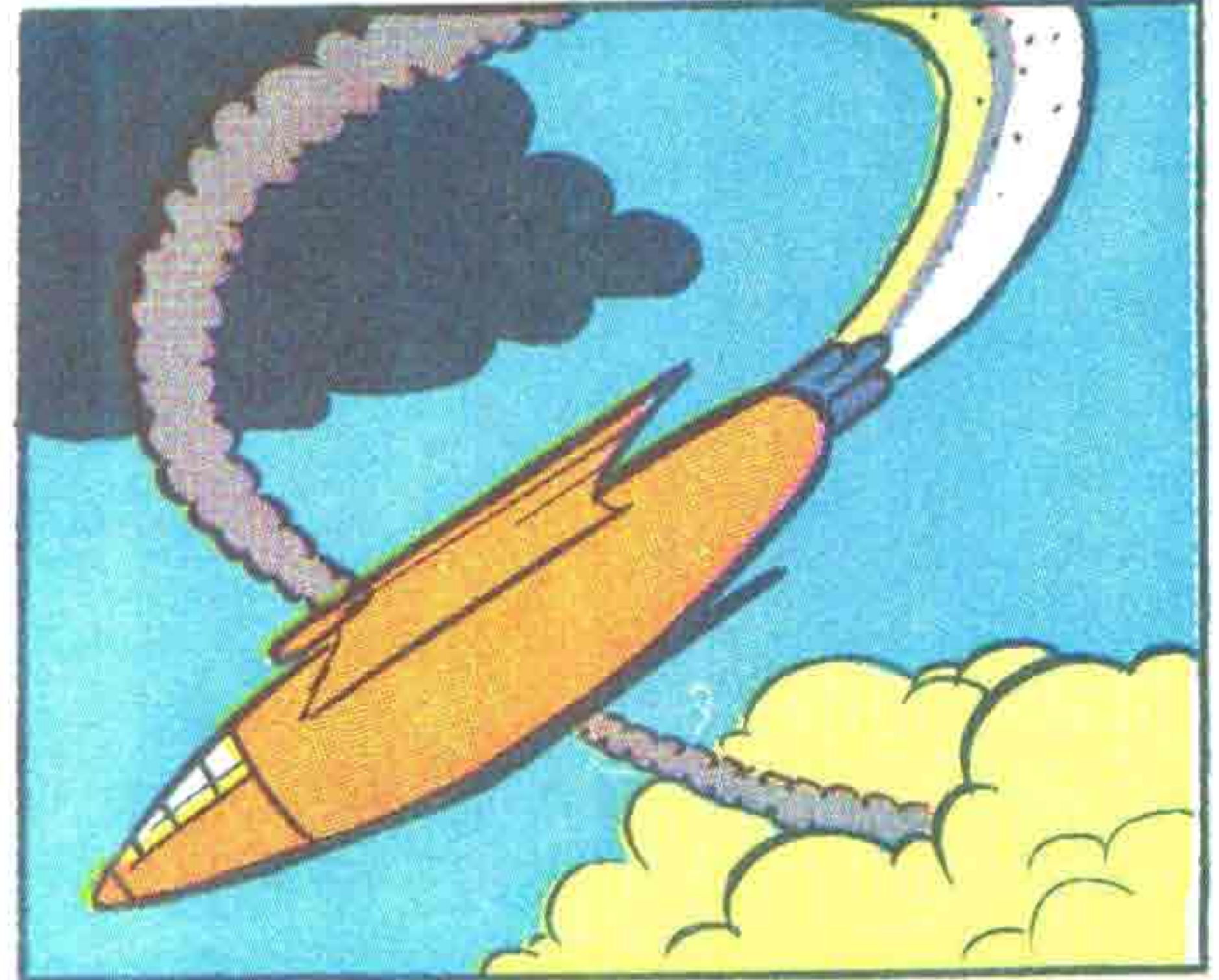
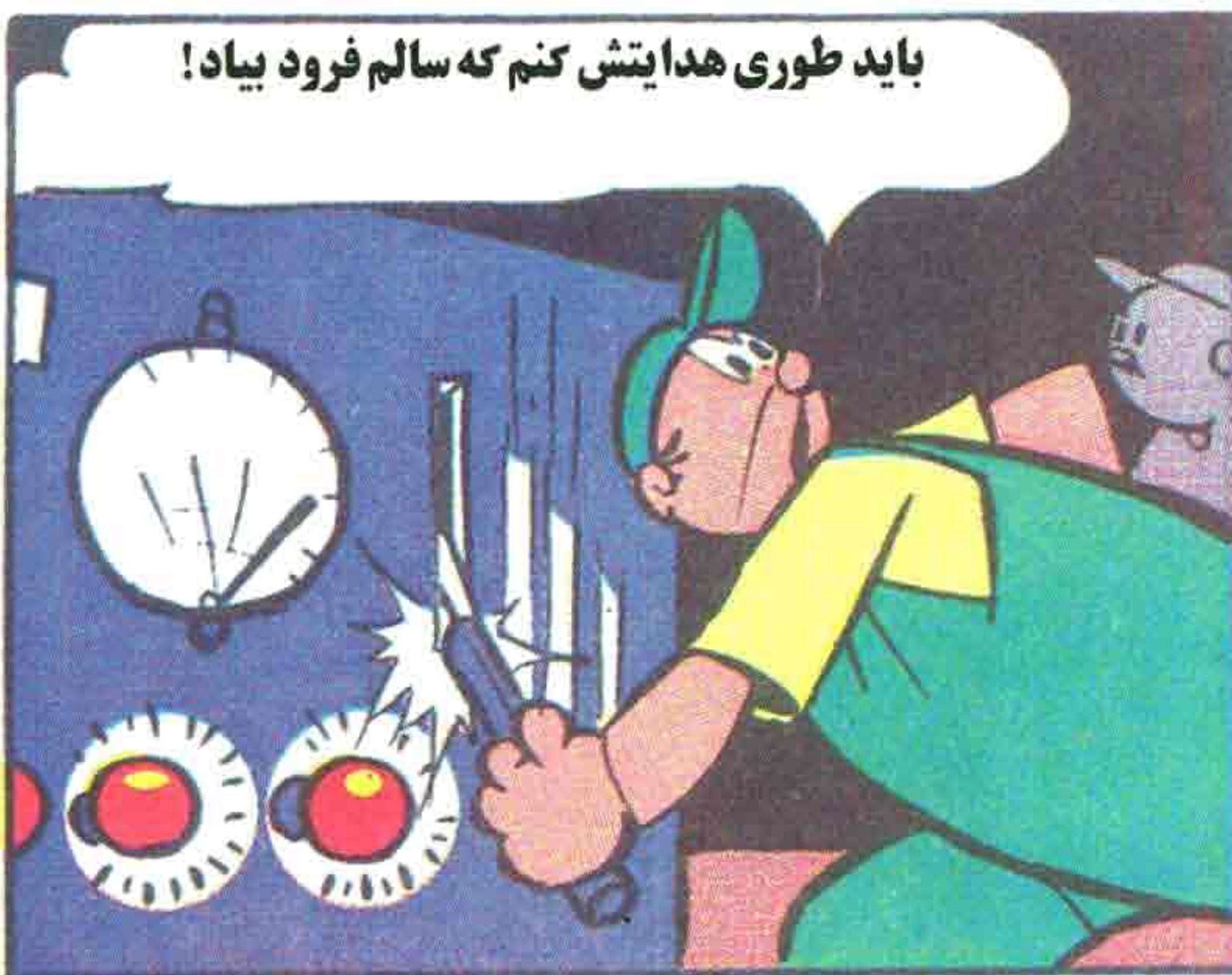
از گربه چکمه‌پوش هم می‌خواهد که از قفسه‌ها بالا برود تا شاید شربت جادویی را پیدا کنند.

نگهداری از کودکان



گربه چند شربت را نام
می‌برد. شربت نرم کننده
غذا، شربت طلسم شکن و
چند شربت دیگر.



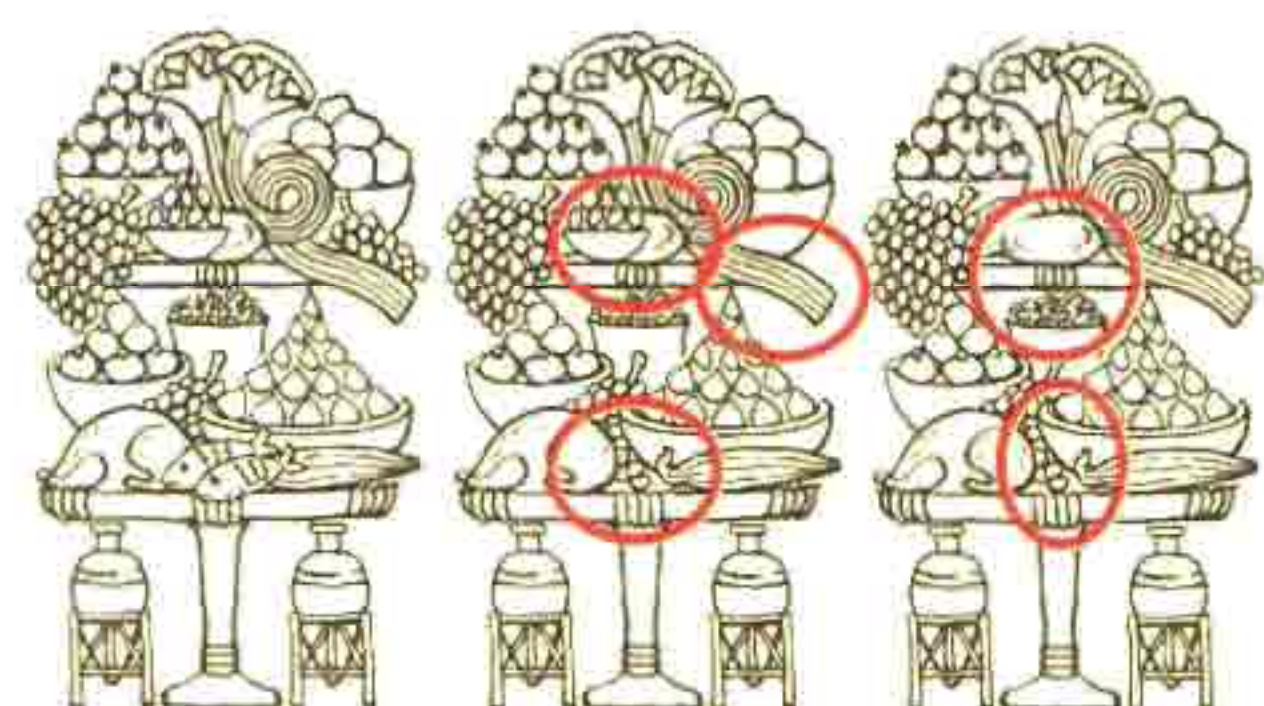
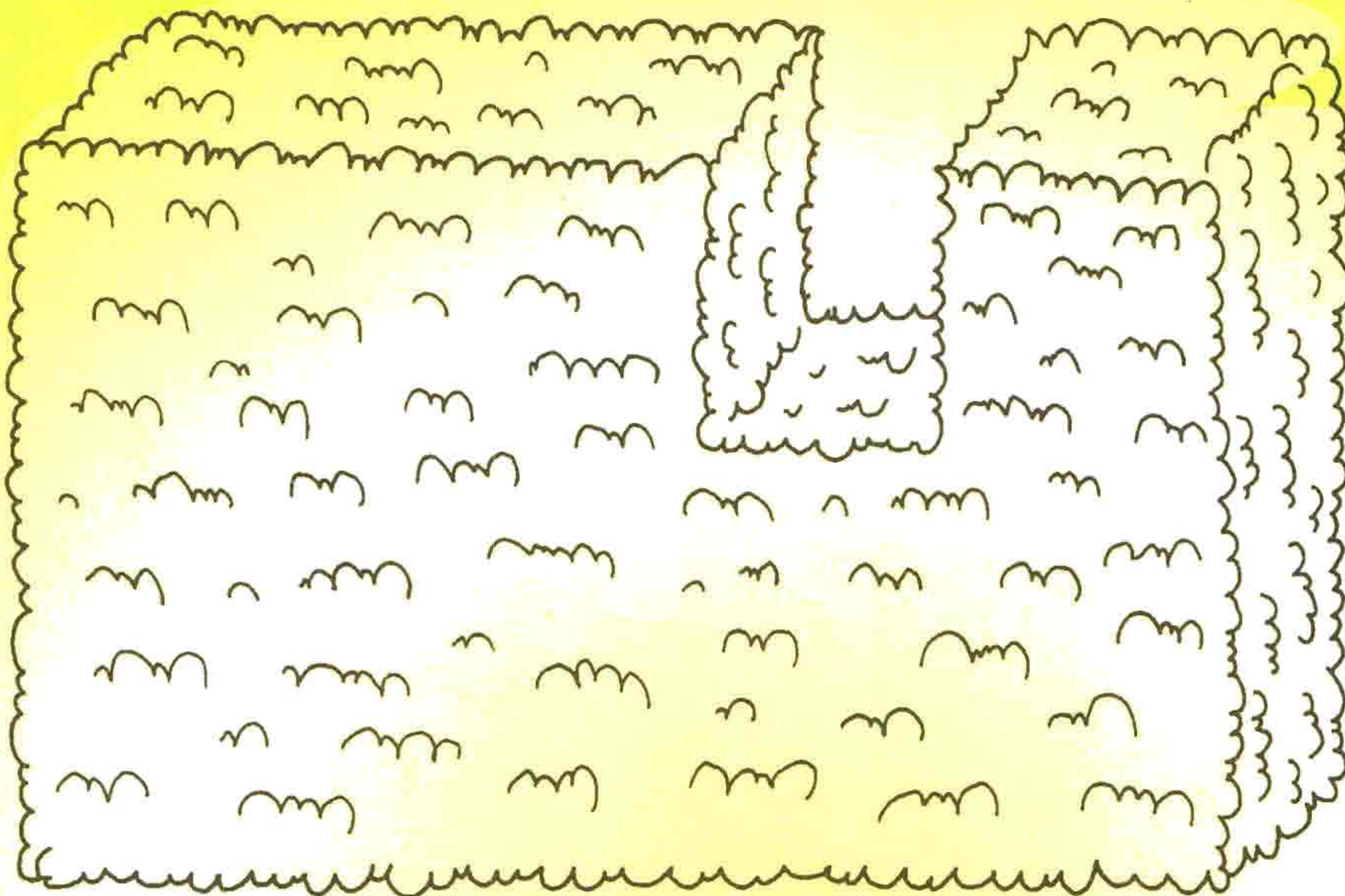


اما شرک به دنبال شربت
زیبایی است تا خود و فیونا به
شکل انسانی زیبا درآیند.

یک اشتباه

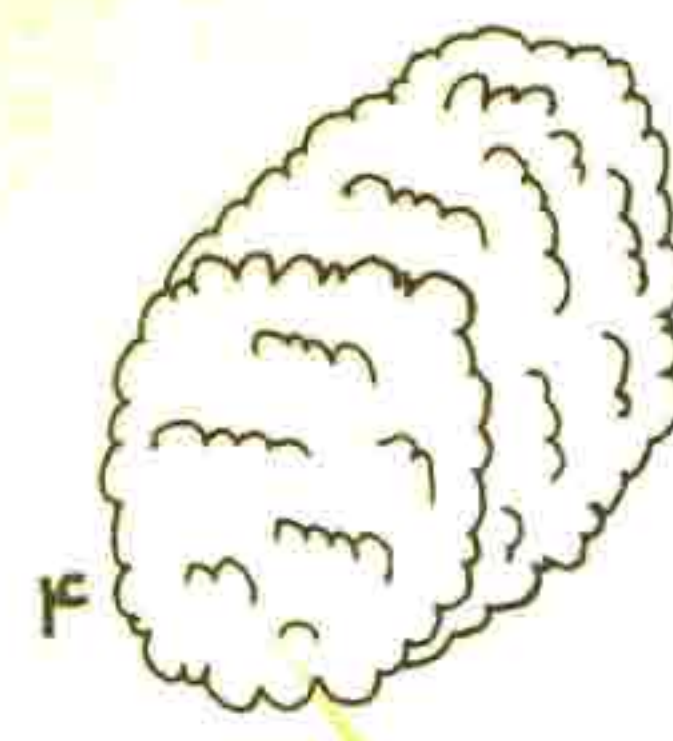
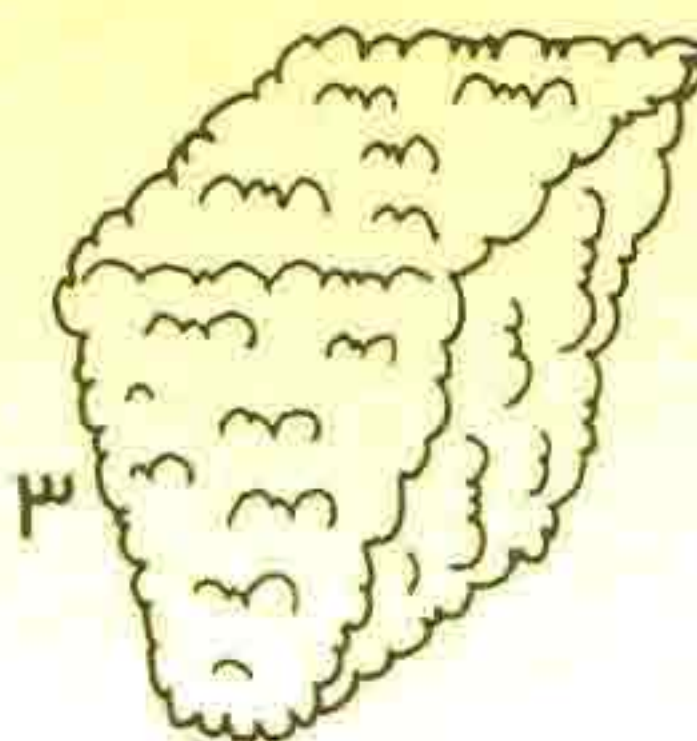
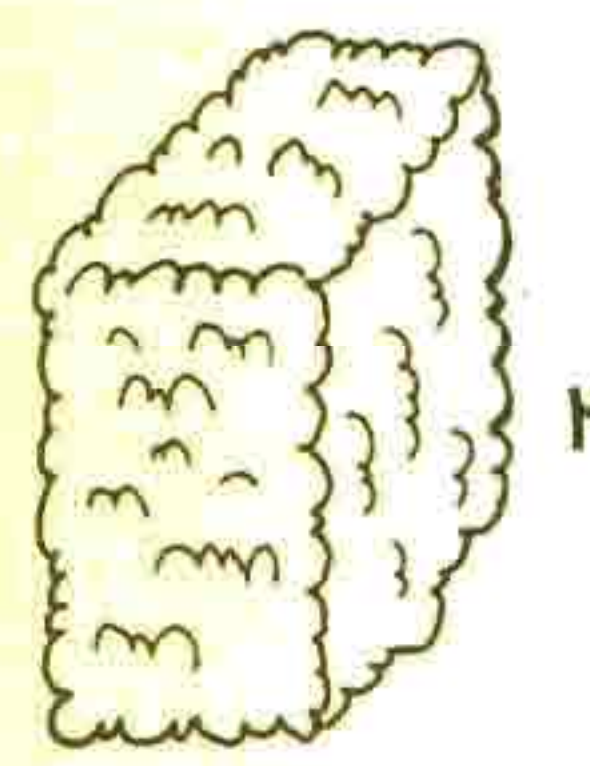
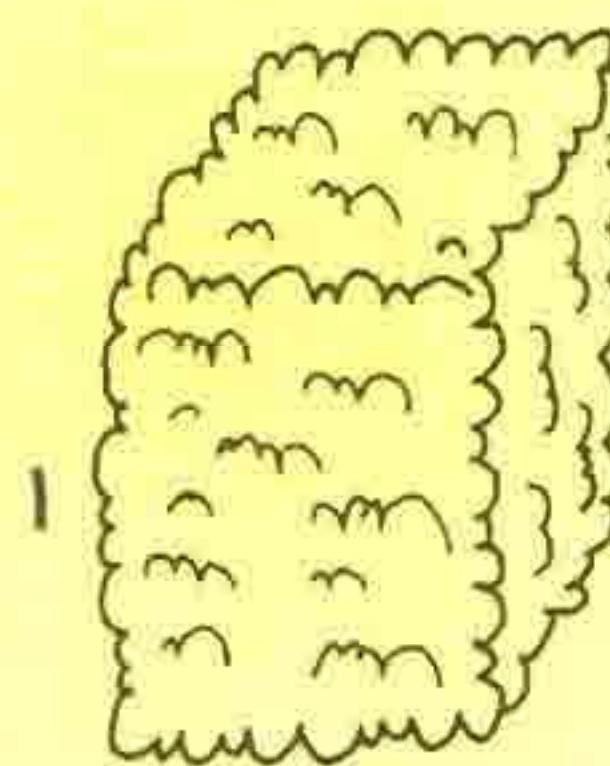
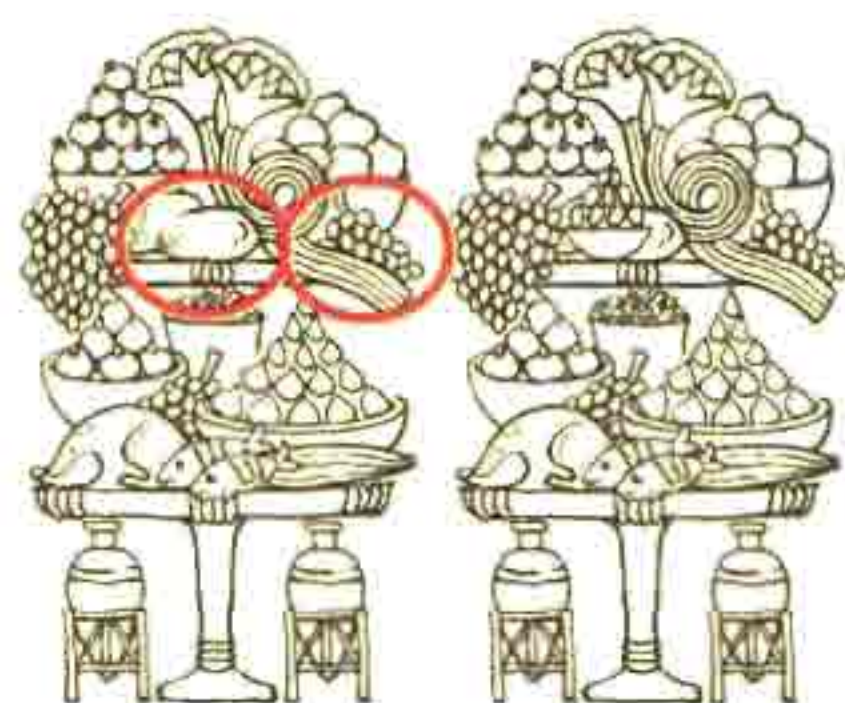


این آقا، یک اشتباه بزرگ مرتکب شده است. او هنگام چیدن و آراستن پرچین یک منزل، به اشتباه، نقطه‌ای از آن را اضافی بریده است. به نظر شما از بین قطعه‌های پایین تصویر، کدام یک آن را کامل می‌کند؟

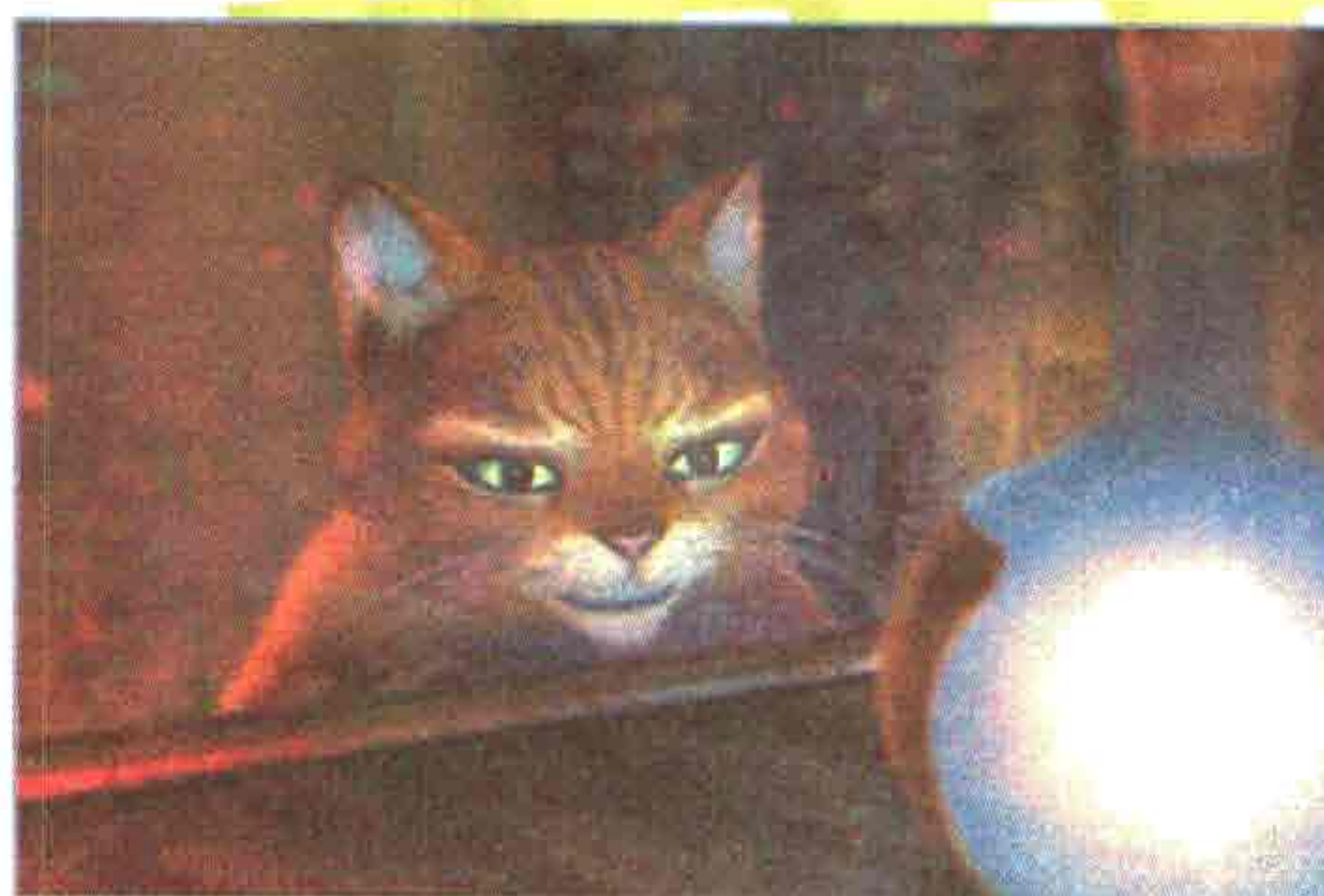


پاسخ سرگرمی
شماره گذشته:

غذاهای
پیشکشی



ناگهان گربه، شربت‌ی به نام
زیبایی جاودانی پیدا می‌کند.





جدول مستطیل در مثلث



افقی

۱. غذای مورد علاقه ما ایرانیان - رطوبت.
۲. همان بلی است - آلوده به سم.
۳. علامت مفعول بی واسطه - پیر نیست.
۴. قابل دیدن و در حقیقت چیزی را که برای دیدن مناسب است، می گویند.
۵. علامت جمع فارسی - غذای بیمار.
۶. از آن، وارد ساختمان می شوند.

عمودی

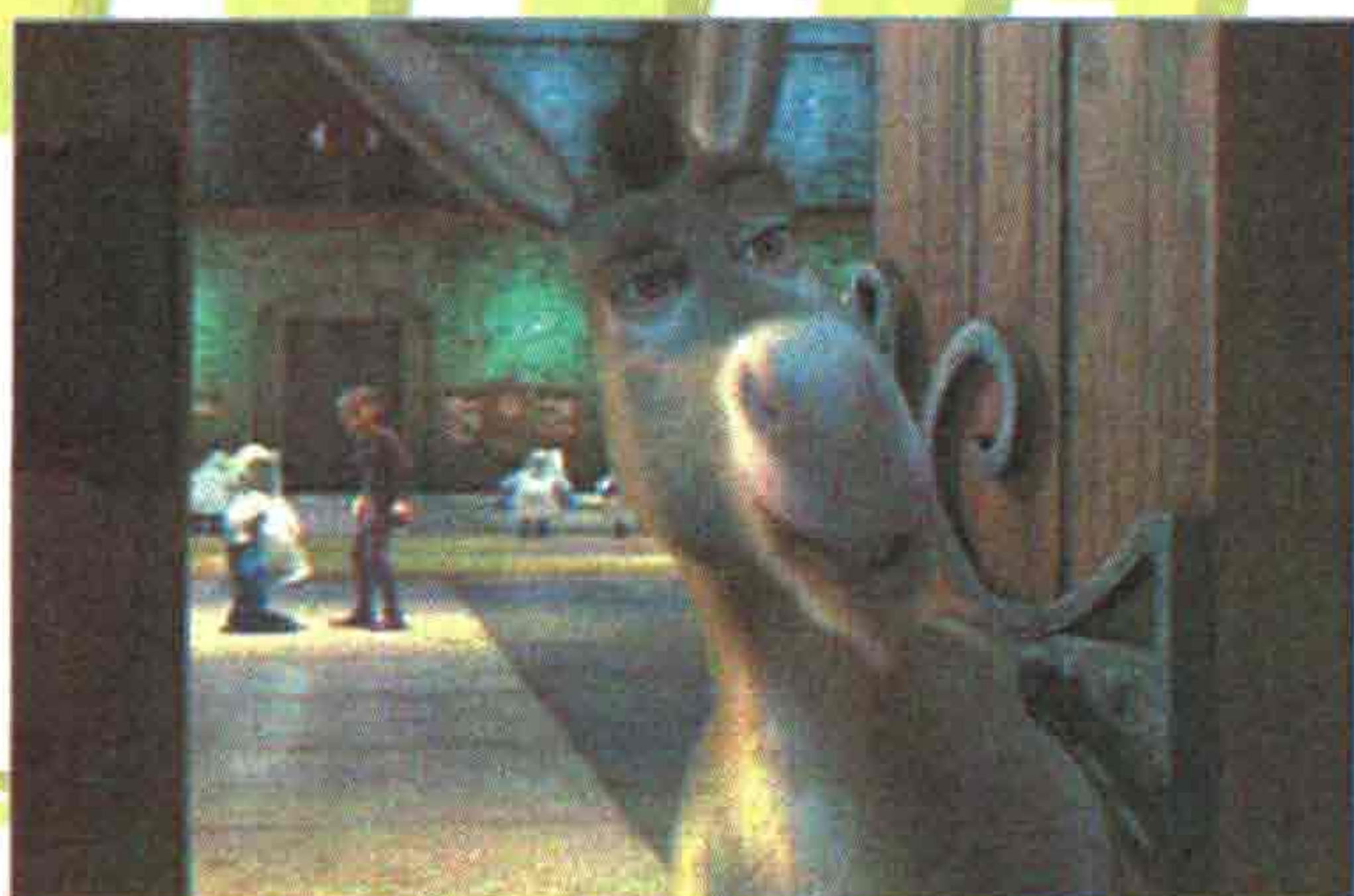
۱. شغل و پیشه.
۲. تراشه هر چیز.
۳. از کلمات ندا - خاطره.
۴. نیاکان - جوی خون.
۵. حمای که برای لاغری استفاده می شود.
۶. همان تناثر است.
۷. بمب کاشتنی.

پاسخ جدول شماره گذشته

جدول دنداندار



۳۹



در این لحظه نگهبانان متوجه وجود افراد بیگانه در اتاق مخزن شربت ها می شوند.



پرواز شاد لک لک

روز جهانی تو
در ماه مهربانی
ای کودکان دنیا
تو بهترین نشانی

روز جهانی تو
ای غنچه های دنیا
ای دوستان پر نور
دستی به کهکشان ها

روز جهانی تو
همیشه باد مبارک
پیغام صلح و آشتی
پرواز شاد لک لک

هر قوم و هر نژادی
لبخند شادمانی
سیاه و زرد و سرخی
سفید آسمانی

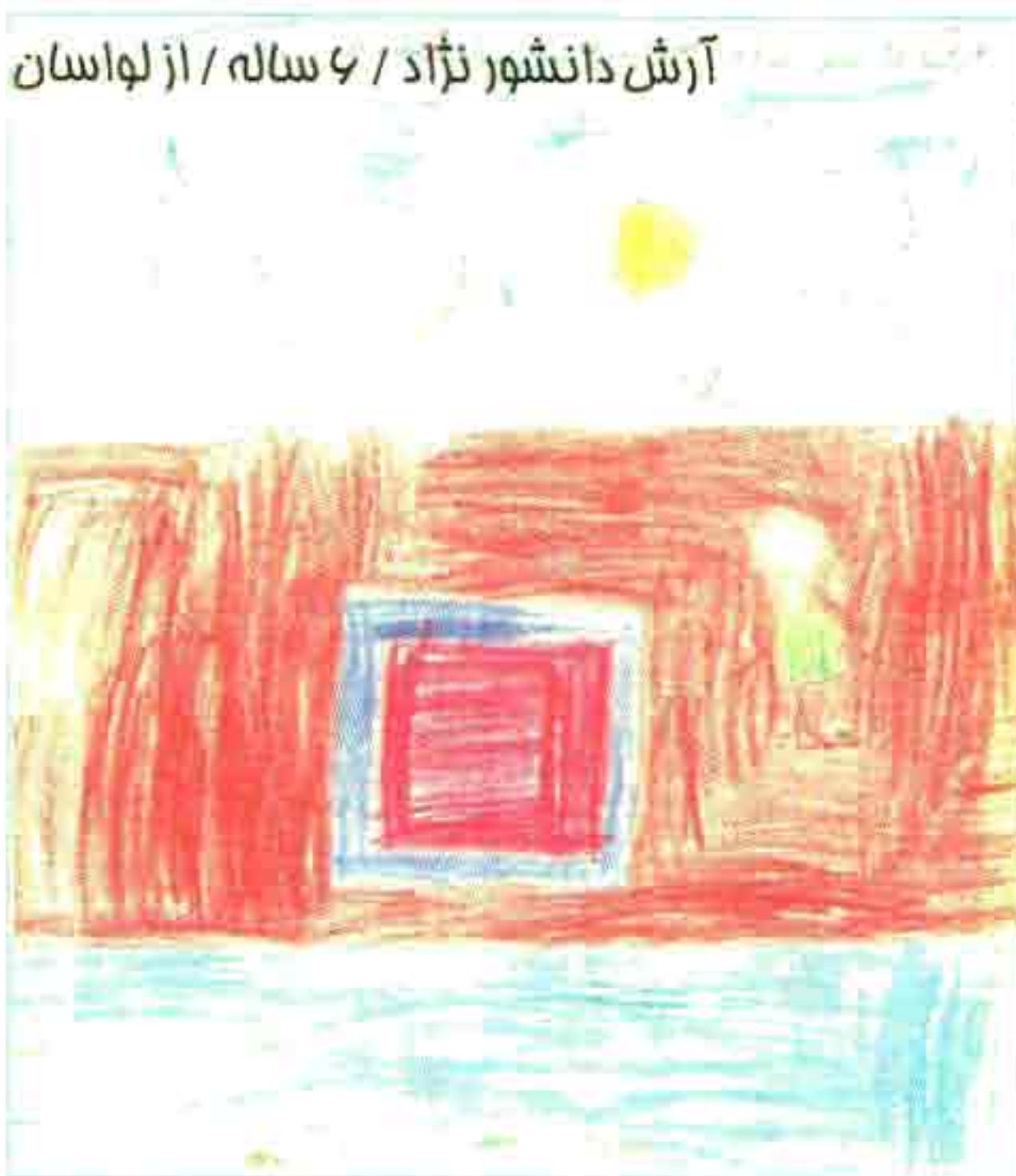
از جنگ و خون و آتش
همیشه باش ایمن
چشمان ماه و خورشید
ستاره های روشن

روز جهانی تو
شکر خدای دانا
همیشه هست با ما
آن خالق توانا

به مناسبت روز جهانی کودک
شکر الله آمینی از سمیرم



سارا جلالی فراهانی / ۶ ساله / از تهران



آرش دانشور نژاد / ۶ ساله / از لاهاسان



کوروش دانشور نژاد / ۱۰ ساله / از لاهاسان



مریم سریری / از رشت



چیستان

آن چیست که چهار دندان و یک پا دارد؟
جواب: چنگال



لطیفه

معلم: سلطان حسین چگونه بر تخت نشست؟
شاگرد: آقا اجازه! چهار زانو!!



معلم: چه کسی قاره ی آمریکا را کشف کرد؟
رضا که بلد نبود از بغل دستی اش پرسید: کی بود؟
او در جواب گفت: کریستف کلمب.

رضا که درست کلمه را نفهمیده بود گفت: آهان، کریم پوست
کلفت!!



معلم تاریخ: تو چه قدر کثیفی! چند وقته به حمام نرفته ای؟
شاگرد: از وقتی گفتید امیر کبیر توی حمام کشته شد!



لطیفه

آخرین ساعتی که قاسم توانسته بود در کلاس تاریخ حاضر
شود، صحبت بر سر انقراض صفویه بود. از آن به بعد قاسم
مریض شد و تا چند روز نتوانست سر کلاس حاضر شود. وقتی
که حالش خوب شد و سر کلاس رفت، معلم از او پرسید: از
کی تا حالا غایب بودی؟ قاسم جواب داد: از انقراض صفویه!!



معلم: درباره ی جنگ های صد ساله هر چه می دانی بگو.
شاگرد: آقا اجازه! فقط مدتش را!!



معلم: حسن! مخالف کلمه ی پیروزی چیه؟
شاگرد: آقا اجازه! استقلال!!

محمد جواد حاج علی خانی / ۹ ساله / از اراک



لطیفه



طلبکار: بابات خونه است؟
بچه بدهکار: نه خونه نیست.
طلبکار: کی میاد خونه؟
بچه بدهکار: هر وقت شما از اینجا برین.



به یه مرده می گن با مینا جمله بساز.
مرده می گه من می رم خونه ی مامانم تو هم برو خونه ی
مامانتینا!!!

نیلوفر قدمی / ۱۲ ساله / از تهران

آنها شربت را به دست می آورند.

۴۰

و فرار را بر ماندن ترجیح می دهند.



فرستنده:



نشروچ



نشانی:

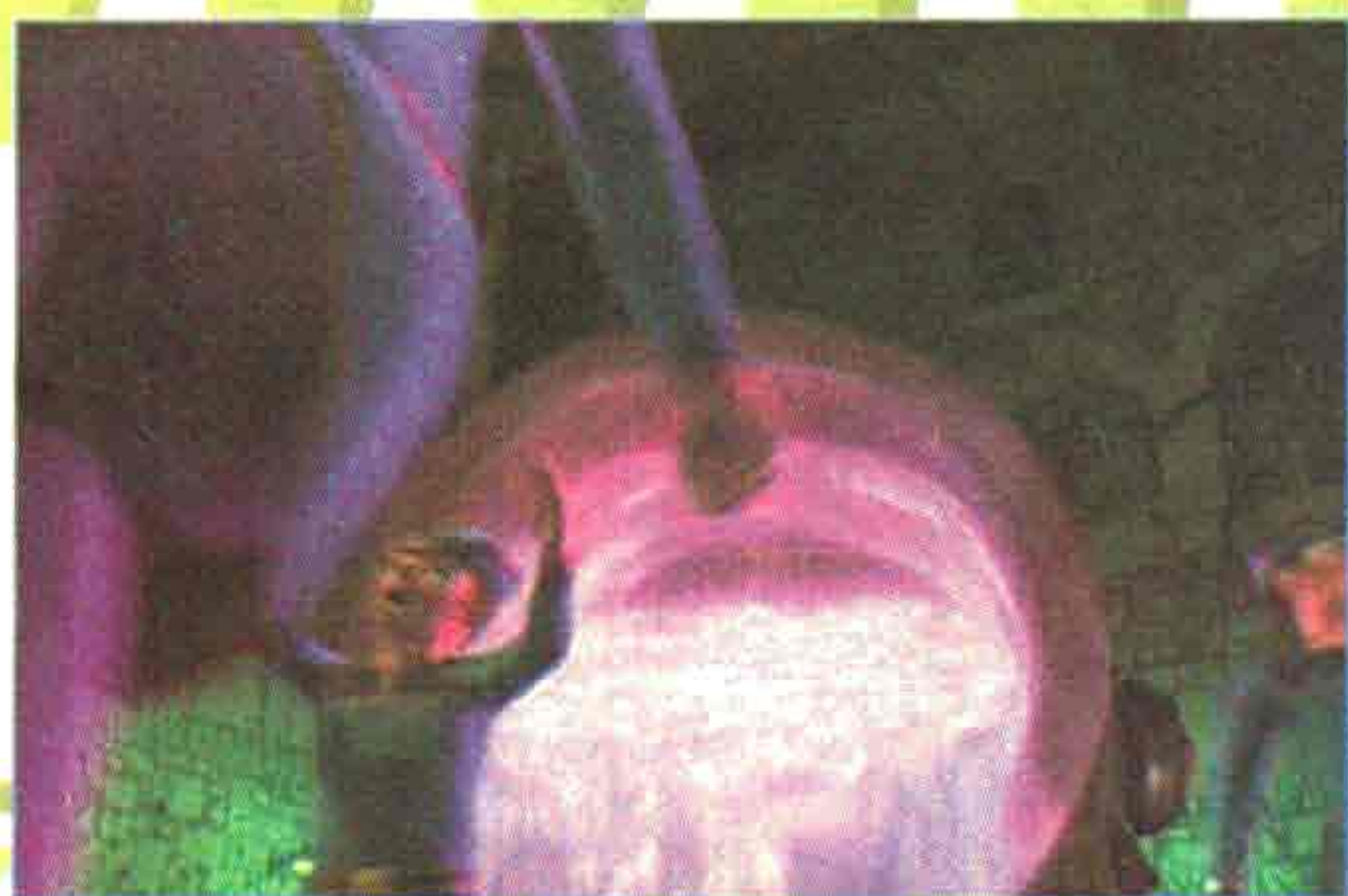


تهران - خیابان انقلاب - چهارراه حافظ - پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله هفتگی «دوست»

دوست



درگیری با نیروهای فرشته آغاز می شود. شرک محلول جادویی را بر سر و روی سربازان خالی می کند. ۱۶





دوست



بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴ • هر ماه ۴ شماره، هر شماره ۱۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶

به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی:

تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور

که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق

را به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس

نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان

مجله دوست ارسال نمایند.

بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست»:

• خاورمیانه (کشورهای همجوار) ۷/۰۰۰ ریال

• اروپا، آفریقا، ژاپن ۸/۰۰۰ ریال

• آمریکا، کانادا، استرالیا ۹/۵۰۰ ریال

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

۱۳ / / - - - - -
تصویلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضاء

۴۲

محلول وقتی به پرنده‌های
داخل قفس می‌رسد، آنها را به شکل
انسان تبدیل می‌کند. کارگران نیز
به اشیا تبدیل می‌شوند.





۳۴



اما آیا شرک و همراهانش
به راحتی خواهند توانست از دست
فرشته فرار کنند؟ ادامه ماجرا را
در هفته آینده ببینید و بخوانید.

بازی
تیر و کمان
شرح در صفحه ۲

